

زبان ایرانی

علمای زبان‌شناسی بر آن هستند که زبان‌های امروزی دنیا بر سه بخش است:

- نخست: بخش یک‌هجائی (یک‌سیلابی - *Langues Monosyllabiques*) و این قسم زبان‌ها را از زبان‌های ریشگی

نامند زیرا لغات تنها یک ریشه است که به اول یا آخر آن هجائاتی (۱) نیفزوده‌اند. زبان چینی و آنامی و سیامی را از این دسته می‌دانند. در زبان‌های ریشگی شماره لغت‌ها محدود است چنانکه گویند چینیان برای بیان فکر خود ناگزیر هستند لغات را پس و پیش کنند یا مراد خود را با تغییر لحن و آهنگ کلمه بفهمانند. (۱). هَجَا يَهْجُو هَجْوًا: یعنی برشمردن و هجو کردن یعنی عیب کس شمردن، و اهجاء تقطیع لفظ است به حروف و شمردن حرف‌های کلمه، و حروف هجا ابجد هوز است الی آخر یا الف با تاء است الی آخر یعنی حروف مقطعه و جدا شده و حروف تهجی هم بدین معنی است و به اصطلاح هر حرکت که از حرفی به گوش آید آن را هم هجا گویند و این لفظ ترجمه سیلاب فرهنگ است.

- دوم: بخش زبان‌های ملتصق (*Lantues Agglutinantes*) این زبان‌ها یک‌هجائی نیست، چه در لغات این زبان به

هنگام اشتقاق، هجائاتی بر ریشه اصلی افزوده می‌شود، ولی ریشه اصلی از افزودن هجاها هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند و دست نمی‌خورد و هر چه بر او افزایند به آخر او الحاق می‌شود و مردمی که زبانشان را ملتصق خوانند اینان هستند: مردم اورال و آلتائی که شاخه‌ای از نژاد زردپوست می‌باشند مانند مغولان و تاتاران و ترکان و مردم دونغوز و فین و ساموئید و بیشتر ساکنان سبیریا و دشت قباچاق، مردم ژاپن و اهالی گره، درواید، باسک (*Basques*) از مردم هند، بومیان آمریکا، مردم نوبی (جنوب مصر در آفریقا) مردم هُوتِ تِنُ تَتُ (*Hottentots*)، مردم کافر (*Caffres*) و سیاه پوستان آفریقا، مردم استرالیا.

- سوم: بخش زبان‌های پیوندی (*Flectives*) - در این زبان‌ها بر ریشه و ماده لغات هجائاتی افزوده می‌شود ولی نه تنها به آخر ریشه، بلکه به اول ریشه هم - دیگر اینکه ریشه لغت بر اثر افزایش تغییر می‌کند، گوئی که ریشه با آنچه بر وی افزوده شده است جوش خورده و پیوند یافته است - به خلاف زبان ملتصق که چون ریشه تغییر نمی‌کند هجائاتی که بر ریشه افزوده است مثل آن است که به ریشه چسبانده باشند نه با او پیوسته باشد. زبان‌های پیوندی این‌ها است:

- زبان‌های سامی مانند عبری و عربی و آرامی که بعد سُرّیانی نامیده شد، و در عهد قدیم زبان‌های فنیقی و بابلی و آشوری و زبان مردم قرطاجنه که شعبه‌ای بوده‌اند از فنیقیان و زبان حمیری.

زبان آرامی عضوی از زبان‌های سامی است که بیش از ۳۰۰۰ سال قدمت دارد.

زبان آرامی، زبان اداری امپراطوری‌ها و حتی کاهنان بوده‌است. زبان اصلی بخش عمده‌ای از کتاب‌های آسمانی دانیل و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته‌اند و امروزه هنوز زبان مادری اقلیت‌های کوچک متعددی است.

- زبان‌های مردم هند و اروپائی به معنی اعم: آریائی‌ان هند - آریائی‌ان ایران (۲)، یونانیان - ایتالیائی‌ان - مرداسلت (بومیان اروپائی غربی) - ژرمنی (آلمان و آنگلوساکسون و مردم اسکاندیناوی) - لت و لیتوانی و سلاو (که روس و سلاوهای شرقی اروپا و مردم بلغار و صرب و سایر سلاوهای بالکان باشند). (۲).

زبان فارسی در بعضی از افعال قیاسی ملتصق است ولی در غالب افعال سماعی و قیاسی غیرتام و ترکیب‌های مزجی در شمار زبان‌های پیوندی است و این حالت از امتزاج لهجه‌های مختلف و شاخه‌های گوناگون زبان‌های ایرانی در یکدیگر موجود شده است.

علمای زبان‌شناسی برآن هستند که زبان‌های بخش سوم از راحل زبان‌های بخش اول و دوم در گذشته و ترقی کرده تا بدین درجه رسیده است - یعنی این زبان‌ها مستقلاً در سیر تطوّر کمال یافته‌اند.

زبان دری

در معنی حقیقی کلمه (دری) اختلاف است و در فرهنگ‌ها وجوه مختلف نگاشته‌اند و از آن جمله آن است که: "گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است، و طایقه‌ای برآن هستند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم می‌شده‌اند و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می‌آمدند و زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند بهمن فرمود تا دانشمندان زبان فارسی را وضع کردند و آن را دری نام نهادند یعنی زبانی که به درگاه پادشاهان تکلم کنند و حکم کرد تا در ممالک به این زبان سخن گویند - و منسوب به دره را نیز گویند همچو کبک دری و این به اعتبار خوشخانی هم می‌توان بوده باشد زیرا که بهترین لغات فارسی زبان دری است. (برهان قاطع حرف دال).

از میان تقریرها و توجیه‌های دیگر چیزی که بتوان پذیرفت دو چیز است: یکی آنکه در دربار و میان بزرگان در خانه و رجال مداین (تیستفون پایتخت ساسانی) به این زبان سخن می‌گفته باشند. دیگر آنکه این زبان زبان مردم خراسان و مشرق ایران و بلخ و بخارا و مرو بوده باشد - و جمع بین این دو وجه نیز خالی از اشکال است و مسائلی که این دو وجه را تأیید می‌کند و در زیر

یاد می‌شود: - روایت ابن‌الندیم از ابن‌مقفع که گوید: ”زبان دری لغت شهرهای مداین است و در دربار پادشاه بدان زبان سخن می‌گفتند و لغات مشرق و بلخ در آن غلبه دارد. - برای تفصیل این روایت رجوع کنید به مبحث مربوط به لهجه‌ها.)

- روایت یاقوت از حمزه بن‌الحسن و نص کتاب التنبیه حمزه که مطابق روایت ابن‌الندیم است. - غالب عبارات فارسی که در کتب عربی از قول شاهنشاهان ساسانی و رجال آن عصر به‌عینه نقل شده است به زبان دری است نه به زبان پهلوی، و از آن جمله عبارتی است که جاحظ در کتاب المحاسن و الاضداد (طبع مصر ص ۱۲۸) گوید: وَ وَقَعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ: مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَى الْأَحْلَامَ، هَذَا الْمَعْنَى سِرْقَةٌ مِنْ تَوْقِيعَاتِ أَنْوَشَرُورَانَفَانَه يَقُول: هَر ك رَوَذَ چَرْدَ، هَر ك خُسَيْدُ خَوَاب بِيْنَدُ“ و باز هم جاحظ در کتاب التاج عباراتی از شاهنشاهان ساسانی ذکر می‌کند مثل ”خرم خفتار“ و غیره که همه به زبان دری است. و نیز طبری عبارتی از قول اسماعیل ابن عامر یکی از سرداران سپاه خراسان که مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی را دنبال کرد و در مصر به او رسید، و مروان در آن جنگ به قتل آمد گوید: اسمعیل به خراسانیان گفت: ”دهیذ یا جُوانکان!“ و جای دیگر از قول همو گوید (طبری ج ۳ حلقه ۳ ص ۶۵ طبع لیدن): ”یا اهل خراسان مردمان خانه بیابان هستید برخیزید؟“ و این دو عبارت هم به زبان دری است.

و نیز ابن‌قتیبه در عُیون‌الخبار (جلد ۱ ص ۱۴۹ طبع قاهره)، در شرح رزم ”وَهْرَزُوسُوا“ (۱) با حبشیان در یمن حکایتی ذکر کرده و گوید: ”سواران ایرانی بر تیرهای خود نام‌ها می‌نوشتند گاه نام شاهنشاه گاه نام خود سوار و گاه نام پسر و گاه نام زن - وهرز چون با صف حبشه برابر آمد، غلام را گفت تیری از ترکش برآور و فرامن ده، غلام تیری برآورد و به‌دست سوار داد که بر آن تیر نام زن وهرز نوشته بود، و هرز آن را به فال بد گرفت و با غلام گفت: توئی زن! و این فال بد به تو باز گردد! برگردان و تیری دیگر ده. غلام تیر را به جعبه درانداخت و دست بزد و تیری دیگر برآورد و به‌دست خداوند داد. چون وهرز نگریست باز همان تیر بود! پس وهرز در فالی که زده بود به اندیشه رفت و ناگهان با خود گفت: زنان! (در اصل کتاب عین این کلمه را آورده سپس گوید: و زنان بالفارسیه النساء) سپس گفت زن آن! (یعنی بز آن را) نیکو فالی‌ست این! ... الخ“

(۱). عیون‌الخبار وهرز تقدیم راء بر زاء معجمه و در بعضی کتب وهرز به تقدیم زاء بر راء مهمله دیده شده و باید املاء اخیر درست باشد.

این داستان می‌رساند که وَهْرَزُ به زبان دری سخن می‌گفته است و یا نقال سخنان آنان را تازیان به مناسبت آنکه زبان بزرگان ایران زبان دری بوده است به همان زبان شنیده و روایت کرده‌اند - چه در زبان پهلوی زن را ”کن“ گویند و دختر را ”کنیزک“

ولی فعل زدن را بازاء معجمه آورند و در زبان پهلوی بیرون آمدن نام منکوحه وهرز با فعل "زن" جناس نباشد و این تجنیس تنها در زبان دری صورت پذیرد و از همه معتبرتر، روایتی است که ابن قتیبه در عُیون الأخبار (ج ۴ ص ۹۱ طبع قاهره) از قول علی بن هشام آورده و گوید: در شهر مرو مردی بود که برای ما قصه‌های مبکی نقل می‌کرد و ما را می‌گریانید سپس از آستین طنبوری برآورده می‌خواند: ابا این تیمار باید اندکی شادی... - و این عبارت هم که شعر هفت‌هجائی است، بلاشک زبان دری است. و از این دست، جمله‌های دری، که از قول بزرگان عهد ساسانی نقل کرده‌اند، در کتب تاریخ و ادب بسیار است، و جمله‌های پهلوی هم در آن میان دیده می‌شود، لیکن غلبه با جمله‌های دری است و از این رو می‌توان رأی ابن مقفع را تأیید نمود.

- دلیل قوی‌تری که بر اثبات قول ابن مقفع و صاحبان فرهنگ فارسی داریم انتشار زبان دری است بار اول از جانب مشرق و نیمروز. زیرا که می‌دانیم که زبان عامه مردم مغرب ایران، پهلوی بوده و غالب کتب دینی و ادبی و علمی. که در آن حدود نبشته شده است به زبان پهلوی بوده است و شعرهایی هم که در مملکت جبال و همدان و آذربایجان و طبرستان مغرب ایران گفته می‌شد تا مدتی به زبان پهلوی یا طبری یا سایر زبان‌های محلی بود - لیکن قدیمی‌ترین اشعار فارسی که در خراسان و سیستان از طرف حنظله بادغیسی، و محمدبن وصیف سکزی و بسام کرد خارجی و غیر هم گفته شد به زبان فصیح دری بود - و سرود کرکوی بنا به روایت تاریخ سیستان (که خواه آن را ساخته پیش از اسلام و خواه ساخته اوایل یا بعد از اسلام بدانیم برای مقصود ما تفاوتی ندارد) هم به زبان دری است (رجوع کنید: تاریخ سیستان طبع تهران ۳۷) نه به زبان پهلوی.

و نیز قدیمی‌ترین کتب فارسی که از دوره اسلامی به دست ما رسیده یا خبر آن را شنیده‌ایم مانند مقدمه شاهنامه ابی منصور، و بالطبع خود شاهنامه منثور همو - که قبل از نیمه دوم قرن چهارم هجری تدوین شده، و ترجمه تاریخ طبری که در سید و پنجاه و دو از طرف ابوعلی محمدبن محمدالبلمعی وزیر منصوربن نوح سامانی به عمل آمده و ترجمه تفسیر طبری و حدود العالم و گرشاسب‌نامه ابوالمؤید بلخی که تاریخ سیستان را مجمل‌التواریخ از روی آن فصولی نقل کرده‌اند، و نیز کتابی دیگر به نام عجایب‌البلدان تألیف ابوالمؤید بلخی که نسخه‌ای ناقص از آن موجود می‌باشد، و کتاب الْأَبْنِیَّةَ فِی حَقَائِقِ الْأَدْوِیَةِ که شرح هر کدام خواهد آمد و همه به زبان فصیح و استوار و پخته شده دری نگارش یافته است از کالای ادب و فرهنگ خراسان به‌شمار می‌رود و از پختگی عبارات و استحکام ترکیبات و شیرینی لفظ و معنی پیدا است که نثری قدیم و پرورش یافته سالیان و بلکه

قرن‌های دور و دراز است، و به مراتب، از کتاب‌های نثر پهلوی که شاید بعضی در همان قرن تألیف یافته است. پخته‌تر و جامع‌تر و از لحاظ تطوّر کامل‌تر است.

این معنی یعنی ظهور نظم و نثر دری که آثار رودکی و شهید و فردوسی و بلعمی و ابوالمؤید و تاریخ سیستان نمونه زیبای آن است، می‌رساند که این زبان لهجه خاص مردم خراسان و ماوراءالنهر و نیمروز و زابلستان بوده است - و مردم مغرب و مرکز و شمال و جنوب غربی ایران، که تا دیری جز به پهلوی یا طبری سخن نمی‌گفتند، بعد از نشر آثار ادبی دری از خراسان به سیار بلدان ایران، آنان نیز از این شیوه زیبا پیروی کردند و رفته‌رفته از گفتن اشعار پهلوی یا رازی یا طبری (۲) یا نثر طبری و پهلوی (چون اصل مرزبان‌نامه و اصل ویس و رامین) که در عصر دیالامه متداول بوده است، دست برداشتند و تابع سبک و لهجه شیرین و سهل‌المخرج دری گردیدند.

(۲). مانند اشعار علی‌فیروزه و مسته‌مرد و فهلویات باباطاهر و پیش از او اشعار بندار رازی و غیره... (رجوع کنید: رساله شعر در ایران مجله مهر سال پنجم تألیف نگارنده)

شاید کسی اعتراض کند که سبب ظهور نمودن شعر و نثر دری در مغرب و شمال ایران پیش از ظهور ادب دری از خراسان، آن است که مغرب ایران و شمال و جنوب غربی آن به واسطه قرب جوار با بغداد بیشتر از خراسان در زیر تأثیر سیاست و نفوذ لشکری و کشوری تازیان قرار داشته و به این جهت مجال و میدان و فرصتی از برای گفتن شعر یا نوشتن نثر به دست نمی‌آورده‌اند - و آنچه گفته و نوشته‌اند به عربی بوده است برخلاف خراسان و سیستان که به واسطه دور بودن از پایتخت دولت عرب و داشتن امیران مستقل و گردنکش، محالی فصیح برای گفتن شعر و نوشتن کتاب به زبان ملی و نژادی خود به دست آورده‌اند.

این اعتراض وارد نیست چه، اولاً خراسان و سیستان نیز در زیر نفوذ مرکز خلافت تا دیری رنگ عربی به خود گرفته بود و ادبای آن سامان در سرودن شعر و تألیف کتاب به زبان عربی دست کم از مردم سایر شهرستان‌های غربی و مرکزی و شمالی نداشتند و با مراجعه به "یتمه‌الدهر" ثعالبی و "دُمیة القصر" با خرزی، و منشآت ابوبکر خوارزمی و بدیع‌الزمان همدانی و سایر ارباب بראعت و اصحاب فضل، این معنی مبرهن می‌شود - و شکی نیست که توجه سامانیان و بعضی از صفاریان و غزنویان به شعر عربی کمتر از توجه آل‌بویه و صاحب ابن‌عباد و شمس‌المعالی بنوده است، به عوض این در دربار عضدالدوله و قابوس و صاحب نیز شاعران ایرانی مانند علی‌پیروزه و مسته‌مرد و بندار رازی و غضایر و منصور منطقی وجود داشته‌اند، معذک می‌بینیم که شعر نثر

دری بالطبع در خراسان به ظهور آمده و با اندک توجهی از طرف ملوک اطراف، شعراء و دبیران به گفتن شعر و پرداختن کتب به زبان دری اقبال کرده‌اند - و در همان حال یک بیت شعر و یک رساله به این زبان در مغرب و شمال و جنوب غربی در قرن چهارم به وجود نیامده است: و اگر هم شعر یا کتابی دیده شده و یا ذکر آن رفته است به زبان پهلوی یا طبری است، مگر در اواخر عهد سامانیان و آغاز دولت غزنویان و سلاجقه که به تدریج سبب فتوحان آن سلاطین در ری و جبال و گرگان و اصفهان و آمیختن فضلاء شرق و غرب با یکدیگر و انتشار اشعار و کتب تاریخی و ادبی خراسان در سایر شهرستان‌های ایران و سیر دواوین شعر از خراسان به سایر نقاط ایران، زبان دری زبان ادبی و علمی ایران شناخته شد و با تسلط دولت سلجوقی بر عراقین این معنی قوت یافت و شعرای بزرگی پس از غضائری و قطران و ابوالمعالی رازی در اقطار شمالی و مرکزی و غربی این مملکت پیدا شدند

تاریخ قم چند شاعر فارسی را که معاصر سامانیان بوده‌اند در جلد اول کتاب سبک‌شناسی ملک‌الشعراء بهار ذکر کرده و شرح آن را به جلد دوم محول نموده است. اما چون جلد دوم این کتاب در دست نیست نمی‌دانیم که تاریخ حیات و سبک شعر آنها از چه قرار است و هر چه باشد باز اساس نظر ما را نمی‌تواند تغییر بدهد و حق تقدم را از خراسان سلب نماید.

- مطلب دیگر که قول ابن‌مقفع را تأیید می‌کند، باقی‌مانده لهجه‌های محلی است که شرح آن از موضوع بحث ما که تاریخ تطوّر ادبیات دری است خارج می‌باشد - لیکن همین قدر کافی است اشاره شود که هم امروز در خراسان - خاصه افغانستان، و بخارا و تاجیکستان - نمونه‌های بارزی از طرز تلفظ زبان دری در روستاها موجود است، اما در مرکز و غرب و جنوب ایران آنجائی که ترکی نفوذ نکرده است لهجه‌های محلی یا کردی و لری است یا پهلوی شمالی یا پهلوی جنوبی چنانکه زبان شهر و روستای اصفهان و فارس و نهاوند پر است از لغات و اصطلاحات و حتی طرز اداء کلمات پهلوی از قبیل "راست" به کسر الف و "کو" به جای "که" و تلفظ "أ" به جای "و" حرف عطف و استعمال لغت "داد" به معنی "سن" در لغت "همداد" به معنی "هم‌سن" که در فارس شایع و از لغات پهلوی است و غیره و هیچ‌یک از این حرکات و ترکیبات در زبان دری نبوده است و در خراسان نیز وجود ندارد، و بالعکس بسا لغات و اصطلاحات و ترکیبات دری که در زبان پهلوی نیست ولی میان مردم خراسان متداول است.

- باری مهم‌ترین سندی که حکم قطعی در صحت روایت ابن‌الندیم و ابن‌مقفع و حمزه می‌دهد. اوراق "تورفان" و بقیة‌الباقیه کتب دینی مانویان است، که مورد توجه و اعتناء خاورشناسان قرار گرفته است و پس از دقت دریافته‌اند که این نوشته‌ها ریشه و پایه کهن زبان دری است و از لغت‌های بسیار ترکیب یافته است که خاص زبان مذکور و در شاخه پهلوی جنوبی دگرگونه است.

از اسناد نامبرده گویا شکی نمانده باشد که زبان دری خاص مردم خراسان و مشرق ایران بوده و در بار تیسفون و میانه درباریان و رجال مملکت شاهنشاهی هم این زبان متداول بوده است و از این رو آن را دری گفتند، چه "در" به زبان ساسانی به معنی پایتخت و دربار است و اگر کبک دری منسوب به درّه است دلیل این نتواند بود که زبان دری به معنی دربار یا پایتخت نباشد، و تواند بود که این دو لفظ هر یک به یک مفهوم دیگر معنی دهد و الزامی در یکی بودن هر دو لفظ نداریم سؤالی باقی می ماند که چطور شده است که زبان مشرق ایران در مغرب آن کشور زبان درباری شده است؟ شاید جواب این باشد که در عهد آزرمی و پوران و یزدگرد این زبان به همراهی "پهلویان" یعنی اتباع "فرخ هرمز" پدر "رستم" که همه از مردم خراسان بودند و طبری آنان را "فهلویان" نام می برد به دربار تیسفون راه یافته و در مدت طولانی نفوذ آن طایفه در پایتخت، این زبان نیز در دربار ریشه دوانیده است و مصادف با دخول تازیان در مداین زبان دری در دربار شایع بوده است.

عقیده دیگری هم در وجه تسمیه دری هست که گویا هنوز دلیل قطعی برای تحقیق آن در دست نداشته ایم - و آن این است که دری مخفف "تخاری" باشد که "خاء" به "هء" هوژ (مطابق قاعده زبان فارسی) بدل شده و الف آن به فتحه بدل گردیده (تَهَری) و با تبدیل "تا" به دال که معمول به زبان فارسی است، (دَهَری) و بالاخره دری شده باشد چه تخارها (۲) مردمی ایرانی بودند و پس از کوچ کردن از حدود تبت وارد خاک بلخ و نواحی مرکزی افغانستان امروزی شدند و تخارستان به نام آنان نامبردار گشت. هر چند بعض خاورشناسان زبان تخاری را جزء دسته ای از زبان های هند و اروپائی از طبقه سانتوم Cantum می شمارند و اگر این معنی محقق شود وجه تسمیه اخیر باطل می شود و یا تاریخ این تسمیه به وقتی تنزل می کند که تخارها در نواحی بلخ ساکن گردیده و زبان آنها با زبان سعدی مخلوط شده است. به هر صورت، در اینکه زبان دری از لهجه های شرقی است شکی نیست خواه در اصل آن را تخاری و خواه منسوب به در دربار بدانیم و خواه مأخذی دیگر برای وجه تسمیه آن فرض کنیم.

تخارها - طایفه ای از ایرانیان بودند که در قرون قدیمه و قبل از مهاجرات "هون ها" و ترکان آلتائی به ماوراءالنهر در حدود مرزهای ایران و تبت ساکن بودند و زبان آنان شاخه ای از زبان ایران بود و مانی پسر فدیک در میان آن جماعت می زیسته و از ین رو او را چینی نامیده اند. و پس از هجوم مردم آلتائی به حدود مذکور که از آن پس به ترکستان موسوم گردید تخارها کوچ کرده به داخل ایران آمدند و در حدود بلخ و بدخشان و غور سکنی گزیدند و نام تخارستان را از خود به آن نواحی دادند.

جاحظ در البیان والتبیین ج ۳ ص ۶ روایتی دارد که اگر غلط نباشد مایه تحیر است و آن چنین است که از قول شعوبیه گوید: ” و قد علمنا انّ اخطب الناس الفرس و اخطب الفرس اهل فارس و اعذبهم کلاماً و اسهل هم مخرجاً و احسنهم ولائاً و اشدّهم فيه تحنکا اهل مرو و افصحهم بالفارسیّة الدّریّة و اللّغۀ اهل قضبۀ الاهواز“ و معلوم نیست چگونه مردم اهواز در لغت دری و پهلوی که هر دو سوای زبان خودشان بوده است افصح بوده‌اند؟ مگر معتقد شویم که عبارت غلط است و اصل چنین باشد که ”واشدهم فيه تحنکا و افصحهم بالفارسیه الدریه اهل مرو و باللغه الفهلویه اهل قضیه الاهواز“ که در صورت صحت این فرض باز عقیده ابن مقفع تأیید شده است.

زبان پهلوی

دیگر زبان پهلوی است، این زبان را فارسی میانه نام نهاده‌اند و منسوب است به ”پرتوه“ نام قبیله بزرگی یا سرزمین وسیعی که مسکن قبیله پرتوه بوده و آن سرزمین خراسان امروزی است که از مشرق به صحرای اتک (دشت خاوران قدیم) و از شمال به خوارزم و گرگان و از مغرب به قومس (دامغان حالیه) و از نیمروز به سند و زابل می‌پیوسته، و مردم آن سرزمین از ایرانیان (سکه) بوده‌اند که پس از مرگ اسکندر یونانیان را از ایران رانده دولتی بزرگ و پهناور تشکیل کردند و ما آنان را اشکانیان گوئیم و کلمه پهلوی و پهلوان که به معنی شجاع است از این قوم دلیر که غالب داستان‌های افسانه قدیم شاهنامه ظاهراً از کارنامه‌های ایشان باشد باقی مانده است.

زبان آنان را زبان ”پرتوی“ گفتند و کلمه پرتوی به قاعده تبدیل و تقلیب حروف ”پهلوی“ گردید و در زمان شهنشاهی آنان خط و زبان پهلوی در ایران رواج یافت و نوشت‌هائی از آنان به دست آمده است که قدیمی‌ترین همه دو قباله ملک و باغ است که به خط پهلوی اشکانی بر روی ورق پوست آهو نوشته شده و از اورامان کردستان به دست آمده است و تاریخ آن به ۱۲۰ پس از مسیح می‌کشد.

اتفاقاً در همان جای دو عدد پوست آهوی دیگر که قباله زمینی است به خط یونانی به تاریخ ۱۵۰ ق.م به دست آمده و از این رو می‌توان دانست که در ظرف این مدت (بین ۱۵۰ - ۱۲۰) خط یونانی به خط آرامی برگشته است و این دوره اشکانیان بوده است و دلایلی هست که قدیم‌تر از این زمان نیز خط آرامی که خط پهلوی از آن گرفته شده است در ایران متداول بوده و بعد از آمدن یونانیان منسوخ شده و باز دوباره رواج یافته است.

زبان پهلوی زبانی است که دوره‌ای از تطوّر را پیموده و با زبان فارسی باستان و اوستائی تفاوت‌هایی دارد خاصه آثاری که از زمان ساسانیان و اوایل اسلام در دست است به زبان دری و فارسی بعد از اسلام نزدیک‌تر است تا به فارسی قدیم و اوستائی. زبان پهلوی از عهد اشکانیان زبان علمی و ادبی ایران بود و یونان‌مآبی اشکانیان به قول محققان، صوری و بسیار سطحی بوده است و از این رو دیده می‌شود که از اوایل قرن اول میلادی به بعد این رویّه تغییر کرده سکه‌ها و کتیبه‌ها و کتب علمی و ادبی به این زبان نوشته شده است و زبان یونانی متروک گردیده است و قدیمی‌ترین نوشته سنگی به این خط کتیبه ادرشیر اول در نقش رستم شاپور اول است که در شهر شاپور اخیراً بر روی ستون سنگی به دو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی کشف گردیده است.

زبان پهلوی و خط پهلوی به دو قسمت تقسیم شده است:

۱. زبان و خط پهلوی شمالی و شرقی که خاص مردم آذربایجان و خراسان حالیه (نیشابور - مشهد - سرخس - گرگان - دهستان - استوا - هرات - مرو) بوده و آن را پهلوی اشکانی یا پارتی و بعضی پهلوی کلدانی می‌گویند و اصحّ اصطلاحات (پهلوی شمالی) است.

۲. پهلوی جنوب و جنوب‌غربی است که هم از حیث لهجه و هم از حیث خط با پهلوی شمالی تفاوت داشته و کتیبه‌های ساسانی و کتب پهلوی که باقی مانده به این لهجه است و به جز کتاب "درخت اسوریک" که لغاتی از پهلوی شمالی در آن موجود است دیگر سندی از پهلوی شمالی در دست نیست مگر کتیبه‌ها و اوراقی مختصر که گذشت معذک لهجه شمالی از بین نرفت و در لهجه جنوب لغات و افعال زیادی از آن موجود ماند.

در وجه تسمیه پهلوی اشاره کردیم که این کلمه همان کلمه "پرتوی" می‌باشد که به قاعده و چم تبدیل حروف به یکدیگر حرف (ر) به (لام) و حرف (ث) به (ه) بدل گردید و "پلهوی" شده است، پس به قاعده قلب لغات که در تمام زبان‌های جاری است چنانکه گویند قفل و قلف و نرخ و نخر و چشم و چمش، این کلمه هم مقلوب گردیده "پهولی" شد. این لفظ در آغاز نام قومی بوده است دلیر که در (۲۵۰ ق م) از خراسان بیرون تاخته یونانیان را از ایران راندند و (۲۲۶ ب م) منقرض شدند. و آنان را پهلووان به الف و نون جمع و پهلو و پهلوی خواندند، و مرکز حکومت آنان را که ری و اصفهان و همدان و ماه نهاوند و زنجان و به قولی آذربایجان بود، بعد از اسلام مملکت پهلوی نامیدند - و در عصر اسلامی زبان فصیح فارسی را پهلووانی زبان و پهلوی زبان خواندند و می‌خواندند نیز پهلوی و پهلووانی می‌گفتند. پهلووانی در سماع و لحن پهلوی و گلبانگ و پهلوی اشاه به فلهویات می‌باشد.

مسعود سعد گوید: بشنو و نیکو شنو نغمهٔ خنیاگران --- به پهلوانی سماع به خسروانی طریق

خواجه گوید: بلبل به شاخ سرو به گلبنگ پهلوی --- می خواند دوش درس مقامات معنوی

شاعر گوید: لحن او را من و بیت پهلوی --- زخمهٔ رود و سرود خسروی

زبان پارسی

فارسی زبانی است که امروز بیشتر مردم ایران و افغانستان و تاجیکستان و قسمتی از هند و ترکستان و قفقاز و بین‌النهرین بدان زبان سخن می‌گویند و نامه می‌نویسند و شعر می‌سرایند. تاریخ زبان ایران تا هفتصد سال پیش از مسیح روشن و در دست است و از آن پیش نیز از روی آگاهی‌های علمی دیگر می‌دانیم که در سرزمینی که از سوی خراسان (مشرق) به مرز تبت و ریگزار ترکستان چین و از جنوب شرقی به کشور پنجاب و از نیمروز (جنوب) به سند و خلیج فارس و بحر عمان و از شمال به کشور سکاها و سارمات‌ها (جنوب روسیه امروز) تا دانوب و یونان و از مغرب به کشور سوریه و دشت حجاز و یمن می‌پیوست - مردم به زبانی که ریشه و اصل زبان امروز ما است سخن می‌گفته‌اند.

زرتشت پیمبر ایرانی می‌گوید که ایرانیان از سرزمینی که "ایران وِیچ" نام داشت و ویژهٔ ایرانیان بود، به سبب سرمای سخت و پیدا آمدن ارواح اهریمنی کوچ کردند و به سرزمین ایران درآمدند. دانشمندان دیگر نیز دریافته‌اند که طایفهٔ "آیریا" از سرزمینی که زادگاه اصلی آنان بود برخاسته گروهی به ایران و گروهی به پنجاب و برخی به اروپا شتافته‌اند و در این کشورها به کار کشاورزی و چوپانی پرداخته‌اند و زبان مردم ایران و هند و اروپا همه شاخه‌هایی هستند که از آن بیخ رسته و باز هر شاخ شاخهٔ دیگر زده و هر شاخه‌ای برگ و باری دیگرگون برآورده است. در علم نژادشناسی مردم آریائی را به هشت شعبه بخش کرده‌اند و زبان آنان را نیز از یک اصل دانسته‌اند. از چندی به این طرف علما مردم هندو و اروپائی را به‌طور اعم از کلمهٔ "صد" در زبان آنان به دو گروه بزرگ بخش کرده‌اند، گروهی را که "صد" را "سنت" گویند. آریائی‌ان هند و ایران و ارمنیان و آلبانیان و لیتوانی و سلاوها جزء دستهٔ "ست" و یونانیان و مقدونیان و ایتالیائی‌ان و سلتان و ژرمنان جزء گروه "سنت" هستند. علم نژادشناسی خود به دانستنی‌های دیگر که آن را زبان‌شناسی و فقه‌اللغه گویند باز بسته است. ما باید بدانیم که تاریخ زبان مادری ما از روزی که نیاکان ما بدین سرزمین درآمده‌اند تا به امروز چه بوده است و چه شده است و چه تطورها و گردشهایی در آن راه یافته است، از این رو به قدیمی‌ترین زبان‌های ایران باز می‌گردیم.

زبان سغدی

دیگر زبان (۱) سغدی است، سغد نام ناحیه‌ای است خرم و آباد و پردرخت که سمرقند مرکز اوست، و در قدیم تمام ناحیه بین بخارا و سمرقند و حوالی آن ایالت را سغد می‌خوانده‌اند - این نواحی در اوایل اسلام به سبب خوبی آب و هوا و نعمت فراوان مشهور شده یکی از چهار بهشت دنیا به‌شمار می‌آمده است. (جنات اربعه که عرب ذکر کرده‌اند غُوطَهْدِمَشَقُّ، اُبْلَه، شعب بَوَانُ فارس و سغد سمرقند.)

(۱). مراد ما از زبان - Langue و هرگاه بخواهیم بگوئیم که فلان زبان Dialecte فلان زبان است به لفظ "شاخه" تعبیر خواهیم کرد و هر جا که مراد ما Patais باشد آن را "لهجه" نامیم. فی‌المثل زبان دری شاخه‌ای بوده است از زبان مشرق ایران و نواحی بلخ و ماوراءالنهر و بعد خود زبانی شده است مستقل که دارای لهجه‌های مختلف گردیده است از آن جمله لهجه بخارائی و لهجه تاجیکی - همچنین است کردی که روزی شاخه‌ای بوده است از زبان مادی یا زبان‌های غربی ایران و امروز زبان مستقلی است و لری و پشتکوهی لهجه‌های آن زبان به‌شمار می‌رود.

این نام در کتیبه بزرگ داریوش به‌نام (سوگدیانا) ذکر شده است و از شهرستان‌های مهم ایران شمرده می‌شد و زبان مردم آن نیز لهجه یا شاخه‌ای از زبان ایرانی و به سغدی معروف بوده است، این زبان در طول خطی، متداول بوده است که از دیوار چین تا سمرقند و آسیای مرکزی امتداد داشته و مدت چند قرن این زبان در آسیای مرکزی زبان بین‌المللی به‌شمار می‌رفته است. (رجوع کنید: ساسانیان کریستن سن طبع تهران ص ۲۴).

هنوز یادگار این زبان در آن سوی جیحون و دره زرافشان و نواحی سمرقند و بخارا و بلخ و بدخشان باقی است و یادگار دیگری نیز از آن در ناحیه "پامیر" متداول است. (ساسانیان کریستن سن ص ۲۴) و قدیمی‌ترین نمونه‌ای که از این زبان به‌دست ما رسیده اوراقی است از کتاب‌های مذهبی مانی پسر فدیک، پیمبر مانویان به خط آرامی و این ورق‌ها در سال‌های نزدیک به‌دست کاوش‌کنندگان آثار قدیم که در ترکستان چین به کاوش و پژوهش پرداخته بودند از زیر انقاص شهر ویران "تورفان" و سایر قسمت‌های ترکستان چین پیدا آمده است. و چون آن را خواندند دانستند که سرودهای دینی مانی و شعرهائی است که در کیش مانوی گفته شده و از آیات کتب مذکور است، و نیز برخی اسناد از کیش بودائی و فصلی از عهد جدید ترسیان و مطالبی هنوز حل نشده است در میان آنها است.

هر چند این آیات و اشعار پاره‌پاره و جداجدا و شیرازه فروگسسته است و گویا بازماند و مرده‌ریگی است از کتاب‌های پارسی مانی "شاپورگان" - (در اصل "شه پوهرگان" رجوع کنید: ص ۱۲ ج ۱ سبک‌شناسی بهار) و کتابی دیگر که نام آن "مهرنامک" بوده است.

اما با وجود این به تاریخ تطوّر زبان پارسی یاری بزرگی کرده بسیاری از لغت‌های فارسی را که با لغات و فارسی را که با لغات اوستا و فارسی باستانی و پهلوی از یک جنس ولی به دیگر لهجه است به ما وانمود می‌سازد و بنیاد قدیم زبان سغدی و بلکه ریشه و پایه زبان‌های آریائی دیگری که زبان "تخاری" و زبان "سکائی" باشد می‌توان پی برد و اکنون مشغول حلّ لغات و تدارک صرف و نحو آن زبان‌ها می‌باشد. (۲)

(۲). رجوع کنید: کریستن سن ص ۲۲ - ۲۴ و اخیراً رساله‌هایی از آلمان و فرانسه رسیده است که قسمتی از صرف و نحو آن زبان و قسمت زیادی از متون اوراق تورفان را که دکتر اندریاس آلمانی خوانده بود محتوی است و ما چیزی از آن رسالات را در موقع خود خواهیم آورد

زبان آذری همان زبان ترکی ارانی بوده است

در نزد غالب محققین زبان کهن آذربایجان که دنبال رو منطق هستند تا احساس، مسئلهٔ زبان آذری به عنوان زبان مردم آذربایجان جنوب رود ارس بدیهی در نظر گرفته شده است؛ ولی وجود نام آذر در این باب لازمه اش این می‌بوده است که مردم آذربایجان ایران اساساً بعد از عهد اسکندر، آذری خوانده شوند و یا نیایی اساطیری با نام و نشان آذر(نه آذرباد) داشته باشند که می‌دانیم در اصل چنین نبوده است؛ اسطوره ای هم که در اوستا مربوط به نبرد آذر با آژی دهاک (ضحاک، آستیگ) است اشاره به نبرد کورش (آرا، آگرادات یعنی مخلوق آتش) با آستیگ می‌باشد. ولی بر عکس این موضوع در مورد مردم آذربایجان شمال رود ارس یعنی اران (منسوب به آتش = آذری) یا همان آلوانیا و آگوانی (هر دو به معنی سرزمین آتش) صادق است چه به طور ساده سرزمین اران کشور کورش (آرا، یعنی منسوب به آتش) و زرتشت (آرای آریان) به شمار می‌رفته است که از این میان دلایل به نفع زرتشت سنگینی می‌کنند گرچه رود معروف آن جا یعنی کورا نام خود را از کورش دارد معهداً کشور کورش در اوستا نه اران بلکه ورنه (گیلان یعنی سرزمین جنگلی) به شمار می‌رفته است. در این باب باید افزود که مطابق خبر کتاب پهلوی شهرستانهای ایران، اران و آذربایجان در نام آتور پاتکان (جای نگهداری آتشها) با هم اشتراک داشته اند، بنا بر این نام زبان

آذری را می توان نام فارسی همان زبان ترکی مردم آران گرفت چه خود این نام در زبان پر مایه کردی به معنی سرزمین منسوب به آتش (= آذری) می باشد. پس نزد محققین وجود ریشه کلمه آذر در نام آتروپاتکان (آتورپاتکان، منظور آذربایجان جنوب رود ارس) تنها موجب بیراهه فکری در این راه شده است. مسلم به نظر می رسد مردم ترک زبان اران به واسطه کثرت نفوس و فشارهایی که به طور مستمر بر ایشان از سوی مردمان شمال قفقاز وارد می آمده است مجبور به مهاجرت به سوی ماد کوچک (آتروپاتکان) گردیده اند و طبیعی است که از این طریق زبان آذری (ارانی) خویش را نیز به تدریج جایگزین زبان مادی (اوستایی) و پهلوی مردم آذربایجان جنوب ارس می نموده اند و این تأثیر وقتی نقش اساسی به خود گرفت که بر اثر سیادت اعراب زبان پهلوی آذربایجان به حالت درحال احتضار پهلوی مغرب در آمد و گرگهای اران در زمان روادیان خصوصاً ابومنصور روادی تبدیل به بازوی حکومتی گردیدند. بنابر این برای شناسایی اصل زبان آذری باید معانی لفظی اسامی اران (سرزمین آتش) و آذربایجان (سرزمین نگهداری آتش یا سرزمین سردار آتروپات) و حتی اسامی ارمنستان (سرزمین مردمی که توتمشان عقاب است) و همچنین گرجستان (یعنی سرزمین مردم کشاورز) مورد مذاقه قرار گیرند: بنیانگذار ایالت آذربایجان (آتروپاتکان) در تاریخ روشن است، چه می دانیم وی آتروپات سردارعهد داریوش سوم و اسکندر مقدونی بوده است. اما بنیانگذار شهرستان آتروپاتکان (اران، آلوانی، آگوان) طبق کتاب پهلوی شهرستانهای ایران خود زرتشت (اران گشنسب) به شمار آمده است که در این مقام در نزد ارامنه آرای آرایان (آرا پسر آرا همان سپیتاک زرتشت پسر خوانده کورش) و نزد خود ارانیها، ده ده قور قود (پدر مجرب آتشیهای مقدس، یا همان اران یعنی فرد نجیب و منسوب به آتش) نامیده شده است. قابل توجه است در کتاب پهلوی زاتسپرم مکان فرمانروایی اولیه هوشنگ پیشدادی یا همان سپیتاک زرتشت (زریادر) سرزمین بین دو دریای خزر و سیاه به شمار آمده که آتشیهای سه گانه مقدس از آنجا به سایر نقاط امپراطوری ایرانیان حمل شده است. مطابق گفتار صریح خارس میتیلنی (رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران) زریادر (دارنده تن زرین) یا همان زرتشت (زرین تن) در عهد ولیعهدی پدرش سییتمه جمشید، داماد آستیگ (اژی دهاک) در همین منطقه اران و ارمنستان و آذربایجان حکومت می کرده است. چنانکه اشاره شد استرابون جغرافی نگار معروف یونانی حتی خود نام کورش (ارا) پدر خوانده آرای آرایان (زرتشت) را نیز آگادات یعنی مخلوق آتش آورده است. می دانیم این نام به صورت آترادات در اصل تعلق به قهرمان دوره خشتریتی کیکاوس یعنی گرشاسپ/ رستم داشته است. گفتمنی است در این رابطه به همراه نام اران، آرا (ایرج، زرتشت یا کورش) نام ایزد آریایی آتشیهای مقدس یعنی ائیریامن (ایزد نجیب آتشیها) نیز مطرح می باشد چه مسلم به نظر می رسد این ایزد، خدای آتش آریاییها یعنی همان آذر بوده است؛ چون

همانطوریکه می دانیم آن همچنین نامی دینی بر طبقهٔ خدمه و موبدان آتشیهای مقدس ایرانیان باستان بوده است. در همین راستای نام این ایزد آریایی، نام اوستایی و شاهنامه ای هوشنگ (هوشیار، یا به تعبیری دیگر دارای خان و مان خوب = ائیریامن) را در دست داریم که از سویی مطابق زرتشت (آذر هوشنگ) و از سوی دیگر مطابق با همان ائیریامن یعنی ایزد آتش آریائیها می باشد. می دانیم که یکی از القاب گئوماته زرتشت پیامبر آتش هم هامان یعنی دارای حافظهٔ خوب بوده است. به هر حال نام ائیریامن، این ایزد بزرگ آتش آریائیها در تثلیث معروف ایزدان آریائیان هندی یعنی وارونا (اهورا مزدا، برهما)، میثره (مهر، ایزد خورشید) و ائیریامن (آگنی، آذر، ایزد آتش) هم حفظ شده است. می دانیم تثلیث معروفتری از این ایزد آریائیان در نزد هندوان به صورت تثلیث برهما (اهورامزدا)، ویشنو (ایندره، بهرام) و شیوا (ائیریامن، آگنی، آذر) وجود دارد. در این باب ناگفته نماند در اساطیر اسلامی و کلیمی از ابراهیم خلیل فرزند آزر (آذر، آگرادات کورش) یا تارح (مرد دوردست، مراد سپیتمه جمشید یا همان جمشید و یونگهان) همان گئوماته زرتشت منظور گردیده است. هرودوت در باب الههٔ آتش آریائیان سکایی می گوید: سکاها پادشاهی (اسکیتان) در درجهٔ نخست تابتی (آذر تابنده) را می پرستند و وی را الههٔ بزرگ خویش می شمارند. نظر به اینکه کلمهٔ ساخ در نزد کاسیان (اسلاف لران) و سئوک در زبان اوستایی مادی به معنی خورشید و فروزان و روشن می باشند، از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که خود کلمه سکا (آتش خورشیدی) نامی بر همین الههٔ آتش سکاها یعنی تابتی (یعنی آذر تابنده) بوده است. ناگفته نماند این نام از سوی دیگر یادآور نام الههٔ آتش ژرمنهای شمالی یعنی ساگا و الههٔ آتش سامیان یعنی ساراآکا (ساراما) می باشد که نام خود را به سامیان اسکاندیناوی (لاپها) داده است. پس معلوم میشود هر دو گروه ترک و آریایی سکائیان اران ابتدا بیشتر تحت نام سکاها شناخته می شده اند، معهذ نظر به شواهد موجود در اتحادیه قبایل آنجا ترکان آنجا یعنی اوتیان (به ترکی یعنی آذریها) دست بالا و اکثریت را داشته اند و زبان ترکی همینان بوده که به تدریج در اران و آذربایجان جایگزین زبانهای ایرانی مادی و سکایی و پهلوی گردیده و در این نواحی فراگیر شده است. در ارتباط با مکانهای فرمانروایی زرتشت گفتنی است؛ مطابق خبر کتسیاس مکان فرمانروایی سپیتاک زرتشت (گئوماته، بردیه) از اران و ارمنستان و آذربایجان در دورهٔ پدر خوانده و پدرزنش کورش به بلخ منتقل شد. جالب است که در شاهنامه زرتشت، تحت نام بیژن جوان از مردم ارمنستان (آرمنیان) در مقابل تهاجم گرجیها (گرازان) دفاع می نماید. لذا بی جهت نیست که مغان زرتشتی به خاطر جلوگیری از یکی گرفته شدن زادگاه زرتشت یعنی شهرستان رغهٔ زرتشتی (مراغه) در ماد کوچک (آذربایجان) با مکان فرمانروایی اولیهٔ وی یعنی اران و ارمنستان، آنجا را ایرانویج یعنی سرزمین اران اصلی نامیده اند. از مندرجات اوستا و گفتار کتسیاس و خارس میتلنی به وضوح

چنین بر می آید که محل فرمانروایی اولیه زرتشت شامل آذربایجان (ماد کوچک) نیز می شده است؛ چه در این زمان پایین تر در ماد بزرگ (ماد سفلی) هم برادر بزرگتر وی ویشتاسپ کیانی (مگابرن) حکومت می نموده است. مطابق گفته کتسیاس، کورش بعد از قتل سپیتمه، مکان فرمانروایی پسر بزرگتر وی یعنی مگابرن را به گرگان منتقل نمود. از گفتار هرودوت و کتسیاس چنین بر می آید که ویشتاسپ کیانی (مگابرن، برادر سپیتاک زرتشت) در حکومت عاجلانه سرتاسری برادر کوچکش بردیه زرتشت (گئوماته، سپنداته) سهیم بوده است. بی شک پیش از این که سپیتاک زرتشت در آذربایجان و اران و ارمنستان حکومت کند این مناطق توسط خود سپیتمه جمشید داماد و ولیعهد آستیگ (اژی دهاک) اداره می شده است؛ چه در شاهنامه چهار قبیله تحت فرمان جمشید کاتوزبان، نيساريان، نسودیهها و اهتوخوشی ها ذکر شده اند که جملگی به ترتیب نشانگر نام قبایل کهن تشکیل دهنده اتحادیه قبایل اران یعنی کادوسیان، اناریان (ترکان بی ریش)، کنگرلوهها و گرگرها می باشند. پس زبان مادی کهن آذربایجان یا همان زبان اوستایی که جایگزین زبان بومیان قفقازی و عیلامی الاصل کوتی (کاسپی، کادوسی، یعنی سگپرست) و لولویی یعنی مردم کوهستانی شده بود، به نوبه خود توسط زبان خویشاوندش پهلوی یعنی فارسی میانه جایگزین گشته و این خود که در دوره اعراب تبدیل به نیم زبان معشوش و در حال سقوط پهلوی معرب گردیده بود، توسط زبان ساده ترکی ارانی یعنی آذری از دور خارج شده است. در این باب باید توضیح داد کلاً زبان پهلوی توسط دو زبان که بیانی ساده داشته اند از میان برداشته شده است که اینها به نوبه خود از جایگزینی زبان عربی در ایران جلوگیری نموده اند یکی زبان ساده دری که زبان دربیگان (دروپیکیان، دریها) در سمت بلخ بود که در سرتاسر ولایات شرق میانی فلات ایران رواج پیدا کرد و دیگری زبان ارانی (آذری) بوده که در شمال غرب فلات ایران جانشین نیم زبان پهلوی معرب گردید. در مورد انتساب زبان دری (دریگی) به دربار ساسانی اشتباهی صورت گرفته که بی شک از ترجمه دری به درباری پدید آمده است چه این زبان پارسیان سکایی دریگی (سکائیان برگ هئومه) بوده، که در فاصله دوردستی از دربار ساسانیان در مدائن (تیسفون) می زیسته اند و زیر سلطه کوشانیان و هپتالان بوده اند نه ساسانیان. ولی چنانکه گفته شد زبان پهلوی معرب آذربایجان نه توسط زبان ساده دری که در این جا در حد زبان اداری و مراسلاتی متوقف شد، بلکه توسط زبان ساده ترکی ارانی (آذری) جایگزین گردید. می دانیم کتاب اساطیری کهن ارانی ده ده قورقود (اوستا و شاهنامه ارانیها) بدین زبان نوشته شده است. بی شک مطابق منابع یونانی و ارمنی ترکان اران زبان خود را اوتی یعنی منسوب به آتش می نامیده اند که در نزد مسلمین تحت نام ترجمه فارسی آن یعنی آذری شناسایی گردیده است. لذا بی جهت نیست که در کتب جغرافی نگاران و سفرنامه نویسان معروف عهد اسلامی یعنی یاقوت حموی و ناصر خسرو

از زبان آذری به عنوان زبانی که خویشاوندی و قرابتی با زبانهای ایرانی نداشته یاد شده است. ناصر خسرو زبان دری را تنها زبان مراسلاتی ایشان شمرده، نه زبان محاوره ای ایشان که قرابتی با زبانهای ایرانی منجمله پهلوی نداشته است چه در غیر این صورت لزومی هم نداشت که از لهجه پهلوی آذربایجان به عنوان یک زبان قائم به ذات و مستقل صحبت شود. بر عکس چنانکه از کتب نویسندگان عهد اسلامی پیداست زبان پهلوی معرب آذربایجان را که تا عهد صفویه به حیات ضعیف خود ادامه می داده است به عنوان زبانی پهلوی در زمره زبان پهلوی سایر ایالات غرب به شمار می آورده اند. نام بازمانده این زبان یعنی تاتی را میتوان به زبان اوستایی / پهلوی زبان دزدان معنی کرد. دوستم احمد کیانی می گفت که آنان طی مراسم سالیانه ای که دارند به مرغ دزدی از روستاهای همجوار اقدام می کنند. پس بی جهت نیست که در حماسه آذری کور اوغلو (بابک خرمدین) قهرمان و سالار راهزنان جوانمرد معرفی می گردد. به هر حال محققین تاریخ و فرهنگ آذربایجان در اینکه وجه تمایزی بین زبان پهلوی معرب در حال احتضار آذربایجان و زبان محاوره ای رو به شکوفایی زبان ترکی ارانی (آذری) قائل نشده اند، به خطا رفته اند که از این مقوله سه نوشته تحقیقی را از مجله انترنتی نه چندان بی طرف آتورپاتکان در اینجا ضمیمه می نمایم:

تاریخ زبان دری در آذربایجان

دکتر حسین نوین رنگرز

قدیمترین خبر درباره‌ی «زبان آذری» مردم آذربایجان، متعلق به اواخر قرن و اوایل قرن دوم هجری است. این خبر را ابن ندیم از قول ابن مقفع در کتاب الفهرست (سال ۳۲۷ ق / ۳۱۸ خ) نقل می کند:

فاما الفهلویه، زبانی است که مردم اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان سخن می گویند

طبری در تاریخ خود، ذیل وقایع سنه ۲۳۵ ق / ۲۲۸ خ، از شخصی به نام محمد بن البعث نام می برد که با متوسل عباسی به جنگ پرداخته است؛ او می نویسد: حد ثنی انه انشدنی بالمراغه جماعه من اشیاخها اشعاراً لابن البعث بالفارسیه و تذکرون ادبه و شجاعه و له اخباراً و احادیث در عبارت فوق، طبری به صراحت زبان مردم آذربایجان را در اوایل قرن سوم هجری فارسی می شمارد طبری می نویسد: به نوشته طبری این مرد محمد بن البعث شعرها نیز به زبان پارسی یا آذری داشته و میان آذربایجان معروف بوده است. اگر تا به امروز می ماند، از کهنه ترین شعرهای پارسی به شمار بوده و ارزش شایان در بازار ادبیات داشت.

در کتاب «البلدان یعقوبی» می‌خوانیم: «مردم شهرهای آذربایجان و بخش‌های آن، آمیخته‌ای از ایرانیان آذری و جاودانیان قدمی، خداوندان شهر (بذ) هستند که جایگاه بابک (خرمی) بود.»^۴

در فتوح البلدان بلاذری (تألیف ۲۵۵ ق / ۲۴۸ خ) نیز در فصل «فتح آذربایجان» خبر از فهلوی بودن زبان آذربایجان می‌دهد. در این که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده، جای تردید نیست بی‌گمان «آذری» از لهجه‌های ایرانی به شمار می‌رفته است. همه مؤلفان اسلامی نخستین سده‌های هجری در این باره اتفاق نظر دارند.

دانشمند و جهانگرد مشهور سده چهارم هجری به نام «ابوعبدالله بشاری مقدسی» در کتاب خود تحت عنوان «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم»، کشور ایران را به هشت اقلیم تقسیم کرد، و در پیرامون زبان مردم ایران می‌نویسد:

«زبان مردم این هشت اقلیم عجمی (ایرانی) است. برخی از آنها دری و دیگران پیچیده‌ترند. همگی آن‌ها فارسی نامیده می‌شوند»^۶ وی سپس چون از آذربایجان سخن می‌راند، چنین می‌نویسد:

زبان‌شان خوب نیست در ارمنستان به ارمنی و در اران به ارانی سخن گویند پارسی آنها مفهوم و نزدیک به فارسی است در لهجه. ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی که در سده چهارم هجری می‌زیست، در کتاب «مفاتیح العلوم»، زبان فارسی را منسوب به مردم فارس و زبان موبدان دانسته است. هم او زبان دری را زبان خاص دربار شمرده که غالب لغات آن از میان زبان‌های مردم خاور و لغات زبان مردم «بلخ» است. همو در پیرامون زبان پهلوی چنین اظهار می‌دارد:

فهلوی (پهلوی) یکی از زبان‌های ایرانی است که پادشاهان در مجالس خود با آن سخن می‌گفته‌اند. این لغت به پهلوی منسوب است و پهلوی نامی است که بر پنج شهر [سرزمین] اطلاق شده: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان

ابن حوقل در ادامه‌ی سخن، به زبان‌های مردم ارمنستان و اران نیز اشاره کرده و زبان آن‌ها را جز از زبان فارسی دانسته است. وی در این باره می‌نویسد: «طوایفی از ارمنیه و مانند آن، به زبان‌های دیگری شبیه ارمنی سخن می‌گویند و همچنین است مردم اردبیل و نشوی [نخجوان] و نواحی آن‌ها. و زبان مردم بردعه ارانی است و کوه معروف به قبق [قفقاز] که در پیش از آن گفتگو کردیم، از آن ایشان است و در پیرامون آن کافران به زبان‌های گوناگونی سخن می‌گویند.»^{۱۰}

در کتاب المسالک و ممالک نیز درباره «آذربایجان» چنین می‌خوانیم: «و اهل ارمنیه و آذربایجان و اران به پارسی و عربی سخن می‌گویند. ابن حوقل نیز این مساله را به روشنی بیان کرده و می‌نویسد: زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنیه، فارسی

است و عربی نیز میان ایشان رواج دارد و از بازرگانان و صاحبان املاک کمتر کسی است که به فارسی سخن گوید و عربی را نفهمد.

علامه قزوینی در کتاب بیست مقاله از قول مارکوارت، مستشرق مشهور آلمانی که در کتاب ایرانشهر خود آورده، می‌نویسد:

«اصل زبان حقیقی پهلوی عبارت بوده است از زبان آذربایجان، که زبان کتبی اشکانیان بوده است. چون مارکوارت از فضلا و

مستشرقین و موثقین آنها است و لابد بی‌ماخذ و بدون دلیل سخن نمی‌گوید.» ۱۳

مسعودی هم لهجه‌های پهلوی، دری و آذری را از یک ریشه و ترکیب کلمات آنها را یکی دانسته و همه‌ی آنها را از زمره‌ی

زبان‌های فارسی نامیده است. ۱۴ وی در این کتاب، نکاتی آورده که خلاصه‌ی آن چنین است: ایران یک کشور است و یک

پادشاه دارد و همه از یک نژادند و چند زبان در آنجا مرسوم است که همه را شمرده و گفته است که این زبان‌ها با وجود اختلاف

طوری به یکدیگر نزدیک است که همیشه این مردم یکدیگر را کم و بیش می‌فهمند و مسعودی در آخر گفته است که زبان‌های

مهم ایران، عبارت از سغدی، پهلوی، دری و آذری است. وی، آذری را هم در ردیف زبان‌های اصلی ایران شمرده است. ۱۵

باید توجه داشت که به رغم فشارهای زیاد عنصر و فرهنگ و زبان عرب بر زبان و فرهنگ ایرانی در طول تاریخ، نتوانست زبان

و فرهنگ اصیل ایرانی را تحت سیطره خود درآورد. ارناسکی، دانشمند شهیر شوروی، ضمن بحث مشروح پیرامون این نکته

نوشت: «زبان ادبی پارسی پس از عقب نشاندن عربی در خراسان و ماورالنهر، اندک اندک در دیگر نواحی ایران (به معنای وسیع

کلمه) نیز لسان تازی را منهزم ساخت.» ۱۶

یاقوت حموی هم که در سده ششم هفتم هجری می‌زیست است، ضمن اشاره به زبان مردم آذربایجان که همان آذری بود،

«آنها [مردم آذربایجان] زبانی دارند که آذری گویند و جز خودشان نمی‌فهمند.» ۱۷

دکتر محمودجواد مشکور در کتاب نظری به تاریخ آذربایجان می‌نویسد: «زمانی که به سال ۴۸۸ ق [۴۷۴ خ]، ناصر خسرو با

قطران در تبریز ملاقات می‌کند مردم به زبان پهلوی آذری (فارسی) سخن می‌گفتند. اما به فارسی دری نمی‌توانستند سخن

بگویند (به فارسی پهلوی – آذری سخن می‌گفتند) ولی تمام مکاتبات خود را به فارسی دری می‌نوشتند. با این توضیح که زبان

دری نه تنها در آذربایجان و اکثر ولایات ایران چون گیلان و مازندران، کردستان، بلوچستان و دیگر جاها زبان گفت و گو میان

مردم نبود، بلکه فقط و فقط لفظ قلم و مکاتبات و زبان آموزش درس بود. حمدالله مستوفی، در مورد مردم گیلان و نزدیکی آن با

زبان پهلوی نیز اشاره‌ای دارد؛ وی در وصف مردم تالش چنین می‌گوید: «مردمش سفید چهره‌اند بر مذهب امام شافعی، زبانشان پهلوی به جیلانی باز بسته است.» ۱۹

حمدالله مستوفی هم که در سده‌های هفتم و هشتم هجری می‌زیست، ضمن اشاره به زبان مردم مراغه می‌نویسد: زبانشان پهلوی مغیر است. مقصود از مغیر، شکل دگرگون یافته زبان آذری است که از فارسی پهلوی باستان منشعب و تحول یافته است. دکتر محمدجواد مشکور در تداوم زبان آذری در قرن هشتم هجری می‌گوید: «در فارسی بودن مکاتبات در آذربایجان قرن هشتم هجری، نامه‌ای به مهر سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۳۶-۷۳۶) در آن استان به دست آمده که خطاب به مردم اردبیل و به فارسی است که در آن از دو جماعت مغول و تاجیک ۲۱ سخن به میان آمده و از ترکان سخن نرفته است. این امر نشانگر آن است که در آن زمان، زبان ترکی در میان مردم آذربایجان غلبه نیافته بود و اکثر مردم مردم به آذری (پهلوی) یا فارسی پهلوی سخن می‌گفتند» ۲۲ از این جا روشن می‌شود که مؤلفان و دانشمندان تاریخی تا سده هشتم هجری، زبان مردم آذربایجان را پهلوی (آذری) نامیده‌اند. وی در ادامه بحث خبری از حمدالله مستوفی (صاحب نزهه القلوب) آورده و از آن نتیجه گرفته است که: «در قرن هشتم، هنوز ترکان چادرنشین یا ده نشین بودند و به شهرها راه نیافته بودند و ترک و تاجیک (فارس) از هم جدا بودند و مردم تبریز، اردبیل، مشکین شهر، نخجوان، ده‌خوارقان و دیگر جاها، هنوز زبانشان ترکی نشده بود.» ۲۳

مرحوم عباس اقبال می‌نویسد: تا حدود سال ۷۸۰ ق [۷۵۷ خ]، که سلسله ترکمانان قراقویونلو در آذربایجان مستقر گردید با وجود چند بار استیلای طوایف مختلف ترک و مغول بر ایران (سلاجقه، خوارزمشاهیان، چنگیزخان و تیموریان) زبان ترکی و مغولی به هیچ روی در ایران شایع نگردید. یعنی پس از بر افتادن این سلسله‌ها غیر از ایلات معدودی که لهجه‌هایی از ترکی و مغولی داشتند و فقط ما بین خود، به آن‌ها تکلم می‌کردند، آثار زبان‌های ترکی و مغولی از بلاد عمده و از میان ایرانیان به کلی برافتاد و در میان عامه نشانی نیز از آن برجای نماند و اگر تنها اثری از آنها مشهود باشد (به طور پراکنده و نادر) در کتب تاریخی است که در آن دوره‌ها نوشته شده. مانند جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ و صاف و ظفرنامه و غیره (که نمونه‌هایی از آثار نثر فارسی در دوران بعد از حمله مغول‌اند).

استیلای ترکمانان قراقویونلو بر شمال غربی ایران، که از ۷۸۰ تا ۹۰۸ ق [۷۵۷ تا ۸۸۱ خ] به طول انجامید، جمع کثیری از طوایف ترکمان را که به دست سلاجقه از ایران به طرف ارمنستان و الجزیره و آناتولی و سوریه رانده شد و در آن نواحی با وضع ایلیایی زندگی می‌کردند، به ایران برگرداند.

موقعی که شاه اسماعیل صفوی برای تصرف تاج و تخت قیام کرد، از آن جایی که یک قسمت مهم از این ترکمانان به مذهب شیعه درآمده و بر اثر تبلیغات شیخ جنید، جد شاه اسماعیل و سلطان حیدر، پدر او، به نام صوفیان روملو یا اسامی دیگر به این خاندان (صفوی) گرویده بودند، شاه اسماعیل از ایشان یاری طلبید. چنان که هفت هزار نفری که در اوایل سال ۹۰۵ ق [۸۷۸ خ] در ناحیه‌ی ارمنستان، اول بار گرد شاه اسماعیل جمع آمدند، از طوایف مختلف ترک و ترکمانان یعنی ایلات شاملو، استاجلو، قاجار، تکلو، ذوالقدر و افشار بودند و چون هر یک از ایشان از عهد سلطان حیدر [۸۹۳-۸۶۰ ق / ۸۶۷-۸۳۵ خ] تاجی دوازده ترک از سقولاب یعنی چوخای قرمز به نام تاج حیدری بر سر داشتند، به اسم قزلباش یعنی سرخ سر معروف گردیدند. با تمامی این احوال، مطابق شواهدی که در دست است، زبان آذری (فارسی) تا عهده شاه عباس بزرگ در میان عامه و اهالی آذربایجان معمول بود و حتی مردم تبریز عهد شاه عباس چه علما و چه قضاوت، چه عوام و اجلاف و بازاری، چه افراد خانواده، به همین زبان آذری (فارسی) تکلم می‌کردند. ۲۴

دکتر محمد جواد مشکور نیز می‌نویسد:

در دوره صفویان چنانکه از اخبار و اسناد تاریخی معلوم است، در قرن ۱۱ هجری یعنی تا اواخر دوره شاه عباس کبیر، زبان آذری (فارسی)، همچنان در میان مردم آذربایجان رایج و معمول بود. چنانکه حتی در تبریز هنوز به شهادت رساله روحی انارجانی (تألیف همان عصر یعنی قرن ۱۱ هجری) به همین زبان یعنی زبان آذری پدری یا فارسی سخن می‌گفتند. ۲۵

بنا به نوشته رحیم رضازاده مالک: «گوش آذری (فارسی) تا سال‌های انجامین سده دهم و باشد که تا نیمه سده یازدهم در آذربایجان دوام آورد.» ۲۶

در کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف حافظ حسینی کربلایی تبریزی چنین آمده که چون در سال ۸۳۲ ق [۸۰۸ خ] میرزا شاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر، پسر قرايوسف قراقویونلو، به آذربایجان لشکر کشید، در تبریز به زیارت حضرت پیر حاجی حسن زهتاب، که از اکابر صوفیه آن زمان بود، آمد و در رشت محله‌ای وجود دارد که در گذشته ترکی زبانان آذربایجان در آنجا سکنی داشتند. مردم گیلان این کوی را «کرد محله» (محله کردان) می‌نامیدند. هنوز هم این نام در شهر رشت باقی است. در ضمن در گوش گیلکی می‌توان به عنوان‌هایی چون «کرد خلخالی» «کرد اردبیلی» و از این گونه اصطلاحات برخورد. اینها همه نشانه‌هایی از نزدیکی مردم آذربایجان و کردستان و گیلان و به عبارت دیگر از قرابت تاریخی و فرهنگی و زبانی ساکنان سرزمین ماد می‌باشد.

استاد محیط طباطبایی در این خصوص می‌نویسد: «زبان آذری، شعبه‌یی از زبان پهلوی عصر ساسانی متداول در غالب نواحی شمالی و غربی و جنوب غربی ایران بوده است لهجه‌ای که بعد از غلبه مسلمانان بر این ناحیه تا سده یازدهم هجری، به شهادت سیاحت‌نامه اولیا چلیپی، جهانگرد عثمانی که از تبریز در آن زمان دیدن می‌کرد، همچنان متداول بوده است.»^{۲۷}

اولیا چلیپی ترک که در سال ۱۰۵۰ ق [۱۰۱۹ خ] در زمان شاه صفی تبریز را دیده، در سیاحت‌نامه خود درباره زبان مردم تبریز در این عصر نوشته است: «ارباب معارف در تبریز فارسی دری تکلم می‌کنند. لیکن دیگران لهجه‌ای مخصوص (پهلوی) دارند و در ادامه سخنان خود، جملات گفت و گوهای اهالی تبریز را نقل کرده است که استاد مشکور نیز در کتاب خود بدان‌ها اشاره کرده است.»^{۲۸}

از جمله آثاری که در قرن یازدهم هجری تألیف گردیده و گواه مستندی بر رواج زبان آذری در این قرن است، فرهنگ برهان قاطع اثر محمدحسین برهان تبریزی (تألیف سال ۱۰۶۳ ق / ۱۱۶۴ خ) در حیدرآباد هند می‌باشد. این اثر نشان می‌دهد که در زمانی که مؤلف تبریز را به قصد هند ترک کرده، زبان فارسی در میان ارباب معارف و مردم عادی رواج داشته است. به نوشته کسروی: «از عهد مغول تا آخر تیموریان (یا ظهور صفویان) چند شاعر ترک در خراسان پیدا شده اما هیچ شاعر ترکی در آذربایجان پیدا نشد.»^{۲۹}

حتی شاعرانی که در دوره صفویه پیدا شدند چون ریشه تاریخی و بومی نداشته لذا شعرشان لطف و ارزش شعری زیادی نداشت. باید گفت که وجود شاعران ترکی گویی که از آذربایجان برخاسته‌اند، دلیل این نیست که زبان باستان آذربایجان ترکی بوده است. زیرا که اولاً از قرن چهارم به بعد اغلب پادشاهان و فرمانروایان ایران ترک بوده‌اند و طوائفی از ترکان به نقاط مختلف ایران کوچیده بودند. لذا بعضی از شعراء به خصوص گویندگان درباری و متصوفه، این زبان را فرا می‌گرفتند و در مواقع لزوم یا برای تقرب به دربار، یا برای تفنن و هنرنمایی یا برحسب امر و اشارت حکام و یا برای جلب توجه و ترغیب مریدان خود، ملمع یا غزلی به زبان ترکی می‌سرودند. مانند جلال الدین مولوی و فرزندش سلطان ولد و ادیب شرف‌الدین عبدالله شیرازی ملقب به و صاف (نیم اول قرن هشتم) و نورا (معاصر صاحب دیوان) ابقاخان و غیرهم.^{۳۰}

ثانیاً تأسیس دولت صفویه و روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی، تا آن‌جا که تواریخ و تذکره‌ها نشان می‌دهد، کسی از شعرای آذربایجان شعری به ترکی نگفته است و در صورتی که میان شعرایی که از سایر استان‌های برخاسته‌اند، بودند کسانی که در مقابل فرمان امیر و یا جهت ایجاب محیط مذهبی، مجبور به سرودن شعر ترکی شده‌اند، مانند عزالدین پدر حسن اسفرائینی^{۳۱} که

در اوایل قرن هفتم در اسفرائین متولد شده ۳۲ و در نیشابور به تحصیل علم و ادب پرداخته، در سخن پارسی و تازی و ترکی مهارتی به سزا یافته است و نخستین غزل ترکی در ایران نیز بدو منسوب است. مطلع غزل او چنین است:

آیردی کو کلومی بیر خوش قمریوز جانفرا دلیر نه دلبر؟ دلبر شاهد، نه شاهد؟ شاهد سرور.

عمادالدین نسیمی هم شاگرد خلیفه شاه فضل‌الله نعیمی حروفی که برای تبلیغ عقاید خود یعنی مذهب حروفی مجبور شده شعرهایی به زبان ترکی بگوید در صورتی که پیشوای وی شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی تا پایان عمر حتی یک مصراع هم ترکی شعر نگفته است حتی دختر نعیمی به رغم استعداد عجیبی که در شعر داشت تا آخرین لحظه حیات سخن جز به فارسی به زبان نیاورد.

از طرفی سبک اشعاری که گویندگان آذربایجان در زمان صفویه به زبان ترکی سروده‌اند، خود نشان می‌دهد که این اشعار پایه و اساس دیرینی ندارد و آثار ادبی یک زبان به عبارت دیگر یک لهجه تازه و جوان است و تلفظ و ارزش شعری زیاد ندارد و فقط می‌تواند مراحل تطور منظم ترکی آذری را روشن کند.

به شهادت کتاب تذکره شعرای آذربایجان، در آذربایجان چه در دوران صفویه و چه بس از آن، شعر چندانی به زبان ترکی به چشم نمی‌خورد. با این که مؤلف، افزون به شعر شاعران بزرگ و عالی قدر آذربایجان، شعر شاعران درجه دوم و سوم محلی را هم نقل کرده، ولی اکثر شاعران گروه اخیر نیز به فارسی شعر گفته‌اند و کمتر اشعاری به زبان ترکی دارند. بنا به شهادت کتاب مذکور، از میان شاعران بزرگ تنها صائب تبریزی، دو غزل ترکی در دیوان معروف خود دارد. ۳۴

در کتاب تذکره شعرای آذربایجان صدها شاعر تبریزی معرفی شده‌اند که همگی به فارسی شعر سروده‌اند حتی واحد، شاعر قرن ۱۱ هجری که اشعاری به ترکی دارد، باز بیشتر آثار مثنوی و شعرهایش را به فارسی سروده است.

«پس از روی کار آمدن صفویه و ترویج ترکی به وسیله آنان و قتل عام‌های متوالی مردم آذربایجان توسط ترکان متعصب عثمانی در جنگ‌های متمادی با ایران، به تدریج زبان آذری از شهرها و نقاط جنگ زده و کشتار دیده آذربایجان رخت بر بست و فقط در نقاط دور دست باقی ماند که آن هم در نتیجه مرور زمان و مجبور بودن ساکن آن نقاط به مراورده با شهرنشینان ترک زبان شده روی به ضعف و اضمحلال نهاد ولی هنوز باز جاهایی هستند که به همین لهجه‌ها به نام تاتی و هرزنی تکلم میکنند.

یادداشت‌ها

- ۲- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، جلد ۷، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳.
- ۳- کسروی، احمد، شهریاران گمنان، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۱۵۷.
- ۴- الیعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، کتاب البلدان، چاپ لیدن، ۱۸۹۷، ص ۳۸.
- ۵- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، تصحیح استاد علامه محمد فرزانه، انتشارات سروش، ۱۳۶۴، چاپ دوم، صص ۸۷ و ۸۸.
- ۶- المقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی وزیر، جلد ۱، چاپ اول، انتشارات مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ص ۳۷۷.
- ۷- اران منطقه بالای رود ارس را می‌نامیدند.
- ۸- منبع فوق، بخش دوم، ص ۷۷.
- ۹- خوارزمی محمد، مفتاح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۲.
- ۱۰- ابن حوقل، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، چاپ دوم، ص ۹۶.
- ۱۱- اصطخری، ابراهیم، المسالک و ممالک، ترجمه اسعدبن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخ موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۳، ص ۱۹۵.
- ۱۲- ابن حوقل، صوره الارض، ص ۹۶.
- ۱۳- قزوینی، بیست مقاله، چاپ دوم، چاپ دنیای کتاب، ۱۳۶۳، صص ۱۸۳-۱۸۴.
- ۱۴- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسینی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، صص ۷۳ و ۷۴.
- ۱۵- همان منبع.
- ۱۶- م. ارانسکی، مقدمه فقه اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۸، ص ۲۶۷.
- ۱۷- حموی، یاقوت، معجم البلدان، جلد اول، چاپ لایپزیک، ۱۸۶۶، ص ۱۷۲.
- ۱۸- ذکا، یحیی، کاروند کسروی، چاپ دوم، ۲۵۳۶، صص ۳۲۳-۳۷۱.
- ۱۹- مستوفی، حمدالله، نزه القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی، ص ۱۰۷.

- ۲۰- حموی، یاقوت، معجم البلدان، ص ۱۷۲.
- ۲۱- تاجیک در اصطلاح یعنی ایرانی و ایرانی زبان.
- ۲۲- مشکور، دکتر محمدجواد، نظری به تاریخ آذربایجان چاپ اول، تهران، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۰۸ به بعد.
- ۲۳- همان، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.
- ۲۴- اقبال آشتیانی، عباس. مجله یادگار، (نقل از کتاب فارسی در آذربایجان به قلم عده‌ای از دانشمندان، جلد ۱، صص ۱۵۶ تا ۱۵۹).
- ۲۵- محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۴۲.
- ۲۶- رضازاده مالک، رحیم، گویش آذری، رساله روحی انارجان، انجمن فرهنگ ایران باستانی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲.
- ۲۷- طباطبایی، محیط، مجله گوهر، نقل از کتاب زبان فارسی در آذربایجان، ج ۱، ص ۴۱۴.
- ۲۸- دکتر محمدجواد مشکور، رک: نظری بر تاریخ آذربایجان، ص ۲۴۲.
- ۲۹- کسروی، احمد، آذری، زبان باستان آذربایجان، صص ۱۸ و ۱۹.
- ۳۰- خیام‌پور، عبدالرسول، ترجمه کلمات و اشعار ترکی، مولانا، سال سوم و چهارم، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز (نقل از زبان فارسی در آذربایجان، جلد ۱، صص ۲۶۷ و ۲۶۸)/
- ۳۱- وی، مرید عارف و موحد و مرید شیخ جمال الدین ذاکر، از جمله خلفای شیخ الاسلام علی لالاست.
- ۳۲- تربیت، محمدعلی، دانشمندان آذربایجان، طبع مجلس، تهران، ص ۳۸۸.
- ۳۳- دولت‌شاه سمرقندی، رک: تذکره الشعراء به همت محمد رمضان، چاپ دوم، انتشارات خاور، ۱۳۶۶، ص ۱۶۵.
- ۳۴- دیهیم، محمد، تذکره‌الشعراي آذربایجان، جلد ۲، چاپ تبریز ۱۳۶۷، ص ۳۷۷.
- ۳۵- کارنگ، عبدالعلی، قاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، چاپ تبریز ۱۳۳۳، ص ۲۷۳.

پیشینه، زبان و فرهنگ آذربایجان از زبان خودی و بیگانه

یحیی خانمحمد آذری

ز عشق آذر آبادگانم آن آتش***نهان ز سینه و در هر نفس شرر ریز است

چسان نسوزم و آتش به خشک و تر نزنم***که در قلمرو زرتشت حرف چنگیز است

عارف قزوینی

سرزمین آذربایجان از دیرباز حوادثی تلخ و شیرین فراروی تاریخ خود داشته است. گاه حمله‌ی مغول را خنثی کرده و زمانی ایلغار عثمانیان را، روزگاری هجوم روس‌های تزاری را از سر گذرانده، و روزی دیگر با همت والای مردم غیرتمند و غیورش نهضت مشروطیت را پدید آورده و زمانی نیز به نیرنگ کج‌اندیشان گرفتار آمده، اما در این فراز و فرود همیشه استوار و سرافراز از موج خیز حوادث با افتخار و احتشام سربرآورده است.

زبان محاوره‌ای آذربایجانیان و تاریخ مردم آن دیار همواره محل برخورد آراء و عقاید دانشمندان شرق و غرب بوده است. با وجود انجام تحقیقات دقیق علمی در زمینه زبان‌شناسی و تاریخ آن سرزمین و ارائه نظریات متقن از سوی پژوهش‌گران ایرانی، اروپایی و عرب، هنوز هم مناقشه‌ی حق و باطل ادامه دارد. در ایران ما، چند تن کم‌شمار در پی قلب و غش حقایق تاریخی و تخریب ذهنیات مردم ساده اندیش، علی‌الخصوص فریب جوانان روشن ضمیر ایران‌اند. اینان برای نیل به امیال و اهداف خود، از دست یازیدن به انواع ترفند و حیل فروگذاری نمی‌کنند و آنچه را که طی سالیان دراز در مکتب «یولداشها» فرا گرفته‌اند، امروز در قالب نطق و خطابه و رساله و کتاب‌های قطور عرضه و منتشر می‌کنند. حضرات در ظاهر امر متظاهر به دل‌سوزی برای مردم آذربایجان‌اند و می‌کوشند چنین بنمایانند که گویا فارس‌ها در درازنای تاریخ، زبان، فرهنگ، قومیت و هویت آذربایجانیان را به طاق نسیان کوبیده و می‌کوشند منابع تاریخی و میراث گرانسنگ باستانی آن را معدوم و کتمان کنند. اما با تاسف بسیار، اینان در باطن نیت شوم جدایی آذربایجان از ایران و الحاق دو سوی شمال و جنوب رود ارس به یکدیگر و نهایتاً ایجاد فدراسیون آذربایجان بزرگ را در سر می‌پرورانند.

بی‌هیچ تردید، هدف غایی اینان دانسته یا ندانسته آب به آسیاب دشمن ریختن و اجرای منویات پان ترکیست‌هایی است که همواره سر در کمین دارند تا رویدادی مناسب در منطقه پدید آید و اینان بار دیگر به تکافو افتند. چون در این نوشتار پرداختن به این مبحث مورد نظر نیست، به همین اشاره اکتفا می‌کنیم و ادامه آن را به فرصتی دیگر می‌سپاریم.

درباره نام و زبان و تاریخ مردم آذربایجان گفتنی بسیار است و همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم، دانشمندان از ابتدای طرح مسئله که سابقه‌ی تاریخی آن به سده‌های اولیه اسلام می‌رسد، مطالعاتی عمیق و رسا در این باره انجام داده و نتایج حاصل را بی‌کم و کاست ابراز نموده و کتاب‌ها پرداخته‌اند.

اکنون با عنایت به شرایط کنونی و فعالیت شدید و پیگیر نیروی مقابل در داخل و خارج کشور، تکرار مکرر نظریات مثبت دانشمندان ضرور می‌نماید. زیرا افراد و جریان‌های فرصت‌طلب از موقعیت پدید آمده (استقلال کشورهای منطقه قفقاز و آسیای میانه، تاسیس جمهوری اسلامی در ایران، ایجاد کرسی زبان ترکی در دانشگاه‌ها، تامین منابع مالی و فراهم آوردن امکانات از سوی کشورهای ذینفع)، به خوبی بهره‌برداری کرده، کمر به ایجاد خلل در ارکان فرهنگ و تاریخ، به ویژه گسستگی در تار و پود جامعه آذری زبان بسته‌اند و با سوء استفاده از شرایط حاکم بر منطقه و کشور، مجدانه در پی تاریخ‌سازی، قلب ماهیت و تغییر هویت ایرانیان متکلم به زبان محاوره‌ای امروزی مردم آذربایجان، می‌کوشند که ذهن مردم این خطه را با سلاح وهم و تزویر پرورانند. در این شرایط است که وظیفه حکم می‌کند هر آذربایجانی آزاده و هر ایرانی آگاه و فرهیخته، خاموش نشیند و توش و توان و دانش مقدور خود را به کار بندد و در رابطه با آذربایجان و مسایل تاریخی آن، به روشن‌گری اذهان جوانان میهن‌دوست اهتمام ورزد.

یکی از موضوعات با اهمیت که لازم است پیش از هر عنوان دیگر بدان پردازیم، همانا ریشه‌ی تاریخی نام آذربایجان و چگونگی پیدایش آن است. مدتی قریب به ۲۵۰۰ سال است که این نام به قسمت بزرگی در شمال غرب ایران اطلاق می‌شود، این نام را مورخان، در آثار خود، به اشکال گونه‌گون قید کرده‌اند که پاره‌ای از آنها جنبه‌ی تاریخ‌سازی و خیال‌پردازی دارد که در پایان به چند نمونه از آن اشاره خواهیم کرد.

شادروان احمد کسروی تبریزی نخستین پژوهشگر است که در زمان خود با وجود قلت منابع و عدم دسترسی به مطالب و مآخذ لازم برای پی بردن به تاریخ مردم آذربایجان، برای تحقق پیرامون این رشته گام برداشت. وی برای اولین بار موضوع را به شیوه‌ی علمی تجزیه و تحلیل و ریشه‌یابی کرده، یافته‌های خود را به صورت دفترچه‌ای (بقول خودش). با نام «آذری یا زبان باستان آذربایگان» منتشر کرد و دیری نپایید که از جانب مراجع علمی و مراکز فرهنگی داخل و خارج کشور مورد تایید و استقبال قرار گرفت. او خود در این باره می‌گوید:

«نخست دوست دانشمند ما آقای محمد احمدی گفتاری به انگلیسی در پیرامون آن در روزنامه‌ی The Times of

Mesopotamia نوشته سپس همو دفتر را به انجمن آسیایی لندن The Royal Asiatic Society که خود از

اندام‌های آن بودند پیشنهاد کردند و انجمن، ارج‌شناسی نموده و شرق‌شناسی دانشمند به نام سردنپس‌راس آن را با اندک کوتاهی

به انگلیسی ترجمه و در مهنامه‌ی انجمن به چاپ رساندند. سپس نیز ایران‌شناس روسی میلر آن را به بررسی آورده و چاپ کردند.

بدین‌سان دفترچه در زمان اندکی در میان شرق‌شناسان اروپا شناخته گردید و پندارهای نابجایی که بسیاری از ایشان درباره زبان و مردم آذربایجان داشتند از میان رفت و نام آذری به معنی درست آن در نگارش‌ها به کار رفت، و از همان هنگام موجب پیوستگی میان من و دانشمندان اروپا گردید...»

(زبان فارسی در آذربایجان - از انتشارات موقوفات افشار، ص ۲۲)

کسروی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی مطابق با ۱۹۲۶ میلادی کتاب خود را در تهران منتشر کرد و دقیقاً در همان زمان در خارج از ایران کنفرانسی تشکیل شد که در آن پروفسور مرکورات Dr.L.Merquart خاورشناس آلمانی درباره‌ی، «تاریخ و نژاد آذربایجان» سخنرانی کرد. آیا نمی‌توانیم احتمال دهیم که تقارن تاریخ انتشار کتاب کسروی با زمان برپایی کنفرانس مزبور و موضوع سخنرانی پروفسور مرتبط باشد. کسروی درباره‌ی نام آذربایجان و تطور تاریخی آن می‌نویسد:

«در زمان اسکندر پیش‌آمدی در آذربایجان بوده که نشان نیکی از زبان آنجا بدست داده، و آن خود نام (آذربایجان) است. چنانچه گفتیم اینجا را (ماد خرد) نامیدندی. ولی چون اسکندر به ایران درآمد و به همه جا دست یافت در آذربایجان (آتورپات) نامی از بومیان برخاسته آنجا را نگه داشت، و چون او تا می‌زیست فرمانروا می‌بود از این‌جا سرزمین به نام (آتورپاتگان) نامیده شد و همان کلمه است که کم کم (آذربایجان) گردیده، و ما می‌دانیم که خاندان آتورپات تا چند سال آن فرمانروایی را نگه می‌داشتند و در زمان سلوکیان و اشکانیان برپا می‌بودند.»

مؤلف در ادامه می‌نویسد:

«اگرچه به این نام آذربایجان نیز دست برده‌اند و در برهان قاطع و دیگر کتاب‌ها سخنانی درباره‌ی معنی آن توان پیدا کرد، لیکن این‌ها همه عامیانه است و در بازار دانش ارجی به آن‌ها نتوان نهاد. بی‌گمان (آذربایجان) نام ایرانی است و ما معنی آن را بارها باز نموده‌ایم.»

(آذری یا زبان باستان آذربایگان، احمد کسروی، ص ۸)

زنده یاد استاد ابراهیم‌پور داود در بخش دوم یسنا آورده است:

«شک نیست که سرزمین آذربایجان بنام شهریارانی که در آنجا از روزگار اسکندر فرمانروایی داشتند، بازخوانده شده است. آترپات از نامهای بسیار رایج ایران باستان بوده است. این نام از دو جزء درآمیخته از (آتر = آذر) و پات Pata که اسم مفعول است از مصدر (پا- Pa) که در اوستا و پارسی باستان به معنی نگاه داشتن و پاس داشتن و پناه دادن بسیار بکار رفته است. همین واژه است که در پارسی پاییدن شده است. جزء (کان) که به نام سرزمین پیوسته: آتورپاتکان (معرب آن آذربایجان)، همان است که در بسیاری از نامهای سرزمینهای دیگر ایران هم دیده می‌شود، از آن‌هاست: گلپایگان (کلبادگان = گربادگان معرب آن جربادمان = جرباذقان)». در فروردین یشت پاره‌ی ۱۰۲ (آترپات)، که یکی از پاکان و پارسایان است با چند تن از پارسایان دیگر که نام‌های همه‌ی آنان با واژه (آذر) درآمیخته یاد گردیده‌اند.

«یکی از این ناموران که نامش جاودانی گردیده و بخشی از میهن ما بدو بازخوانده شده، آتروپات همزمان داریوش سوم شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد مسیح است). او از ماد و از سپهبدان بود، در جنگ اسکندر، سرداری گروهی از لشکریان سرزمین‌های ماد را داشته است»

(یسنه، تفسیر ابراهیم پورداود، تهران ۱۳۸۰، ص ۱۳۱-۱۳۰)

آن فقید در یشت‌ها اشاره می‌کند:

«Aterepata که در پهلوی آترپات و در پارسی آذرباد شده. بزرگترین ایالت ایران، آذربایجان میهن اصلی پیامبر ایرانی،

زرتشت نیز از همین ریشه است.»

(همان‌جا، ص ۱۷۸)

«در فروردین یشت بخش ۱۰۲ به یک سلسه اسماء خاص مقدس پارسایان برمی‌خوریم، از آن جمله است آترپات (Aterpat)

که در پهلوی آترپات (Atropat) و در فارسی آذرباد شده است، بزرگترین و مهم‌ترین ایالت ایران، آذربایجان، وطن اصلی

پیغمبر ایران، حضرت زرتشت است که صاحب همین اسم می‌باشد. آترپاته، به قول مورخین یونانی آتروپاتس سلسله‌ی خستر

پاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر مقدونی (ماکدونی) و بعد از او نیز در آنجا حکمرانی داشته و اسم خود را به قلمرو امارات

خویش داده آتروپاتکان Aterpatekan (آذربایجان) نامیده‌اند.»

(یشت‌ها، پورداود، تهران ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۰۷)

علامه علی‌اکبر دهخدا می‌نویسد:

«گویند این کلمه از آتروپاتوس نام یکی از سرداران اسکندر مأخوذ است. صاحب معجم البلدان و عده‌ای دیگر که قبلاً یاد کردیم گفته‌اند: لفظ آذر به معنی آتش و پادگان یا بایگان به معنی حافظ و خازن است و معنی مجموع این دو الفاظ حافظ‌النار یا حافظ بیت‌النار می‌باشد.

(لغت‌نامه)

ابن مقفع (عبدالله ۱۰۶-۱۴۲ ه ق) نویسنده‌ی ایرانی و مترجم چیره‌دست در این باره می‌گوید:

«آذربایجان بنام آذربازن، ایران بن اسود بن نوح علیه‌السلام و به روایت دیگر آذرباذن بیورأسف نامیده شده است. در پهلوی آذر = آتش و بایگان = حافظ و خازن به کار می‌رود و از ترکیب آن دو مفهوم بیت‌النار یا خازن‌النار حاصل می‌گردد. در دنبال این تعبیر می‌گوید: مردم آذربایجان را گویشی است که آن را (آذریه) خوانند و جز از خودشان کسی آن را در نمی‌یابد».

(یسنا، فقره‌ی (آتورپاتکان)، تهران ۱۳۸۰، ص ۱۲۹)

دکتر عباس زریاب خویی می‌نویسد:

«آذربایجان از نام «آتروپات» (در یونانی Atropates) مشتق است. آتروپات نام سردار ایرانی بود که در جنگ میان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و اسکندر مقدونی در «گاوگامل» (گوگامل) در سپاه ایران فرمانده مدها بوده است».

(دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۱۹۴)

گرچه سخن به درازا کشید و نظرات دیگر سخنوران ایران و عرب، در این باب، ناگفته ماند، مع‌الوصف به نام و آثار چند تن از آنان اشاره می‌کنیم، باشد که مورد عنایت و مطالعه‌ی علاقمندان قرار گیرد.

متقدمین: ابوسحاق ابراهیم اصطخری (مسالک الممالک)، ابوعبدالله احمد مقدسی (احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم)، حمدالله

مستوفی (نزهته القلوب)، یاقوت حموی (معجم البلدان)، ابن حوقل (سفرنامه ابن حوقل، ایران در صوره الارض).

متاخرین: دکتر جواد مسشکور (نظری به تاریخ آذربایجان)، عبدالعلی کارنگ (تاریخ تبریز) و (تاتی و هزنی)، یحیی ذکاء

(جستارهایی درباره زبان مردم آذربایگان)، دکتر محمد امین ریاحی (زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی)، نادر پیمانی (تاریخ

آذربایجان یا آتورپاتکان در آیین‌های زمان)، رحیم رئیس نیا (آذربایجان در سیر تاریخ ایران) و سایرین.

اکنون به نظریه چند تن از مستشرقین به اختصار اشاره می‌کنیم، نه از باب بخشیدن اعتبار به نوشتار خود، آن چنان که در گذشته

نویسندگان و پژوهشگرانمان می‌کردند، بلکه من باب آگاهی از عقیده‌ی آنان.

استرابو جغرافی‌نویس یونانی ماد یا مدیا را به دو حصه تقسیم می‌کند. حصه‌ی نخست ماد بزرگ شامل همدان (هکمتانه)، تختگاه شاهنشاهی هخامنشیان کشور ماد، کرمانشاهان، اصفهان، قزوین و ری، و حصه‌ی ثانی ماد کوچک یا ماد آتروپات.

(دائرةالمعارف جمهوری آذربایجان، ج ۱. ص ۴۷۸)

او در کتاب خود در دوره‌ی اشکانی (نزدیک به تاریخ مسیح) می‌نویسد:

«چون دوران شهریار ی هخامنشیان به پایان رسید، اسکندر مقدونی به ایران دست یازید، سرداری به نام آتروپات در آذربایگان

برخاست و آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان بود، مردم او را به پادشاهی برگزیدند و او خود را مستقل ساخت»

(تبریز و پیرامون، نگارش شفیع جوادی، تبریز، ص ۴۹).

پروفسور مرکورات Merkuart خاورشناس آلمانی به سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۴ ش) در کنفرانسی که درباره (تاریخ و نژاد آذربایجان)

ایراد نمود عقیده دارد:

«کلمه آذربایجان از نام (آتروپاتس) که ساتراپ ایران در زمان غلبه‌ی اسکندر در این ایالت بود ناشی می‌گردد. (آتروپاتس)، و

اخلاف او نه تنها در زمان اسکندر نوعی استقلال بهم کردند، بلکه بعد از او نیز حکومت نمودند تا سرانجام این سلسله و حکومت

مغلوب اشکانیان شد»

(همانجا، ص ۴۷).

مترجم محترم از قول مولف (تاریخ ماد)، ایگور میخائیلویچ دیاکونوف می‌نویسد:

«بخش اعظم سرزمین ماد در منطقه‌ای قرار داشت که بعدها آذربایجان نامیده شد و در جنوب رود ارس بود*»

(تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ص ۱)

همو در ادامه می‌گوید:

«نام آذربایجان خود از کلمه‌ی مادی اتروپاتن مشتق است و شکی نیست که در طی تاریخ پیچ در پیچ و طولانی و کثیرالجوانب

پیدایش مردم آذربایجان، عنصر نژادی ماد نقش مهمی بازی کرده، حتی در بعضی ادوار تاریخی وظیفه‌ی هدایت و رهبری را به

عهده داشته است»

(همانجا).

ریچارد نلسون فرای می‌نویسد:

«در ماد اوخیدیس، ساتراپ یونانی، به فرمان اسکندر گمارده شد ولی حدود (۳۲۸ پ م) آتروپاتس بر آنجا گمارده شد که به سبب طول دوران حکومت آن چنان اثر ژرفی بر جای گذاشت که پاره‌ی شمالی قلمرو او به نام آذربایجان خوانده شد» (تاریخ باستانی ایران اثر ریچارد نلسون فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۸۰، ص ۲۳۳).

سرانجام رومن گیرشمن بر این باور است که:

«در ماد، آتورپات حکومت می‌کرد و او نام خود را بدان ناحیه که به آتروپاتکان، آذربایجان امروزه مشهور گردیده، داد» (ایران از آغاز تا اسلام به خامه‌ی رومن گیرشمن، ترجمه‌ی محمد معین، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۴۹).

منیورسکی - بارتولد و هرتسفلد و بسیاری دیگر از شرق‌شناسان و باستان‌شناسان در این زمینه نظر مشابه دارند که تکرار آن موجب اطناب است.

اکنون در دائره‌المعارف جمهوری آذربایجان بخش آذربایجان را مرور می‌کنیم و نام کهن آن سرزمین را از زبان ملل مختلف درمی‌آوریم:

۱- آتروپاتنا Atropatena (با تلفظ یونان قدیم آتروپاتنه Atropatene، آتروپاتیا Atropatia، دولت و سرزمینی تاریخی است، نام امروزی آن آذربایجان است ولی در سیر تاریخ از روزگاران کهن و به گویش ملل مختلف به اشکال زیر تلفظ شده است:

- آتروپاتکان Aturpatkan (فارس میانه)

- آتروپاتکان Atropatkan (پارتی - پهلوی)

- آدوربایگان Azorbaigan، آدوربیگان Azorbigan (سریانی)

- آداریبگانا Adarbigana، آدربایگان Aderbaigan (بیزانس)

- آتروپاتکان Atrpatakan، آتروپایکان Atrpayakan و آتروپاتاجان Atrpatadjan (ارمنی)

- آداریبادقانی Adarbadagani (گرجی)

- آداریبادکان Adarbadkan، آداریبکان Adarbejkan، آداریبجان Azarbidjan (عربی). (دائره‌المعارف جمهوری

آذربایجان، باکو ۱۹۷۶، ج ۱، ص ۴۷۶)

- آذربایجان، در تلفظ فعلی، گاهی در زبان عوام همزه‌ی آذربایجان تبدیل به ها گشته، ها در بایجان یا هادربایجان می‌گردد.

- تلفظ‌هایی نیز از قبیل آتروپاتس *Atropates* در آثار استرابن، آریان و پلوتارک، آتراپس *Atrapes* در اثر دیودورس، آکروپاتن *Acropaten* در اثر آمیانوس و آتروپاتیا *Atropatia* در اثر استفن بیزانسی ضبط گردیده است. (آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا. تبریز ۱۳۷۹، ص ۹۰).

نتیجه حاصل از آن چه نگاشتیم من حیث المجموع سه برداشت زیر است:

الف- آتروپات سردار اسکندر مقدونی بود و همو وی را به ساتراپی ماد کوچک (آذربایجان) برگزید.

ب- آتروپات از بومیان ماد کوچک بود، برخاست و آنجا را از گزند هجوم سپاهیان اسکندر حفظ کرد و چون تا می‌بود، فرمانروا بود، آنجا به نام او بود.

ج- آتروپات نام سردار ایرانی بود، در جنگ میان پادشاه هخامنشی و اسکندر مقدونی در سپاه ایران فرماندهی ماد را داشت.

* بخش اعظم سرزمین ماد از کهن‌ترین ایام، همدان (هکمتانه)، کرمانشاهان، اصفهان، قزوین و ری بوده و «ماد بزرگ» خوانده می‌شد و آذربایجان به تنهایی «ماد کوچک» نام داشت.

ملاحظات دربارۀ زبان آذری

(از درآمدن تازیان به ایران تا پایان سده‌ی هفتم)

دکتر یحیی ذکا

آذری از دیدگاه واژه‌شناسی و دستور زبان فارسی و صرف و نحو زبان تازی (آذری با یاء مشدد) نسبت به آذربایجان یا آذربییجان را می‌رساند (حریری دره‌الغواص ص ۱۴۵) و چنین می‌نماید که این نسبت حتی پیش از درآمدن اسلام به ایران، در میان ایرانیان و تازیان شناخته بوده است. زیرا نام رستم فرخ‌زاد سردار لشکر ایران در جنگ با تازیان که خود از مردم آذربایجان بوده «رستم آذری» یاد شده است ۱ (ثعالبی غرر ص ۷۳۸ _ مسعودی التنبیه ص ۸۲)

هم‌چنین عبدالرحمن بن عوف از زبان ابوبکر صدیق خلیفه اول، پیش از گشودن ایران به دست تازیان آورده است که او در پایان زندگی در رخت‌خواب بیماری می‌گفته است: «ولتألّم النّوم علی الصّوف الاذربی کما یألّم احدکم النّوم علی حسک - السعدان» (مجرد النحوی. الکامل ص ۵) «یعنی خواب بر روی پشمینه آذری مرا چنان می‌آزارد که هر یک از شما را خوابیدن بر روی خار حسک» تازی نویسان نخستین سده‌ی‌های اسلامی، نام آذربایگان و نسبت بدان را گوناگون یاد کرده‌اند. زیرا فراگویی این

واژه‌ها، آن چنان که ایرانیان آن‌ها را بر زبان می‌آوردند، برای تازی زبانان دشوار بود، از این‌رو، واژه‌ی آذربایجان (آذر+ بای + گان)

را به کالبد زبان تازی ریخته «آذربایجان» و «آذربایجان»^۲ و در نسبت دادن کسی یا چیزی بدان سرزمین گاه یاء مشدد را دنبال بخش نخست نام افزوده «آذری» و آذری^۳ و «الآذریه» و «الآذریه» نوشته‌اند و گاه به غیر قیاس یاء را دنبال بخش دوم آورده «آذری»^۴ و «آذری» (مجرد نحوی ص ۵ و یاقوت ج ۱ ص ۱۲۸) و «الآذریه» و «الآذریه» (سمعی ج ۳ ص ۹۳) به کار برده‌اند. گاهی نیز، الف و نون را از پایان نام انداخته، نشانه نسبت را به بازمانده آن افزوده «آذریجیه» و «آذریجیه» (یاقوت معجم ج ۱ ص ۱۶۰) می‌نوشتند (صورت آذریجیه که در چاپ عکسی انساب سمعی لیدن آمده، تصحیف این واژه است). چنان که گفته شد نسبت‌های بالا در سه مفهوم «صوف آذری» و «العجم‌الآذریه» و «لسان یالغه‌الآذریه» به کار رفته و منظور از زبان آذری گونه‌ای گویش ایرانی است که از آغاز سده‌های اسلامی، تا نزدیک به سده‌ی یازدهم هجری قمری، کم و بیش مردم آذربایگان بدان سخن گفته و چگامه می‌سروده‌اند.

زبان آذری در نوشته‌های پیشین پارسی، گاه: فارسی پهلوی (پهلوی و فهلویه)، راژی (رازی، راجی)، شهری نیز نامیده شده است. یک نام ویژه‌ی آن در میان ایرانیان همانا «آذری» بوده است.

این زبان شاخه‌ای از گروه زبان‌های ایرانی غربی است که در شمال غربی ایران زمین بدان سخن گفته‌اند و با زبان‌های آرنی و تالشی و گویش‌های خلخال و همدانی و زنجان و تارمی و زبان‌های کردی و ارمنی همبستگی‌های دور و نزدیک داشته است. پیش از این برخی از نویسندگان به ناروا، «آذری» را به معنای زبان امروزی آذربایجان پنداشته‌اند و میرزا کاظم‌بیک دربندی برای نخستین بار در کتاب خود به نام «اوبشچایا گراماتیکا تورکسگو تاتارسکو یازیکا» که به سال (۱۲۵۵ هـ. ق / ۱۸۳۹ م)، در شهر قازان به روسی به چاپ رسیده است، آذری را به اشتباه به مفهوم زبان ترکی به کار برده و آن را به شمالی و جنوبی تقسیم کرده است (دائرةالمعارف اسلام متن ترکی).

نویسندگان نامه دانشوران نیز در داستان ابوالعلاء معری و خطیب تبریزی، که در پی خواهد آمد، «الآذریه» را به اشتباه «زبان ترکی» ترجمه کرده‌اند. لیک اصطلاح «آذری» به معنای تاریخی و دانشی و زبان‌شناسی و مفهوم درست خود، از سال ۱۳۰۴ هـ . ش [خورشیدی]. پس از پراکندن رساله «آذری یا زبان باستان آذربایگان» نوشته دانشمندان ایرانی آذربایگانی احمد کسروی در میان دانشوران و زبان‌شناسان شناخته و متداول گردیده است.

کهن‌ترین ماخذی که در آن به زبان ویژه آذربایگانیان به نام «پهلوی» اشاره گردیده، گفته عبدالله بن مقفع دانشمند ایرانی در گذشته به سال ۱۴۲ هـ. ق / ۷۰۹ م. (به نقل این‌ندیم در الفهرست) است که گفته بوده: «زبان‌های فارسی (ایرانی) عبارت است

از پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی و پهلوی منسوب است به پهلله که نام پنج شهر است: اسپهان، ری، همدان، ماه نهاوند، و آذربایگان» (ابن ندیم الفهرست ص ۲۲).

گذشته از این، ماخذ کهن دیگری که در آن به زبان مردم آذربایگان - بی آن که نامی بر روی آن گذارد - اشاره شده است، فتوح البلدان بلاذری است که در دهه‌ی ششم سده‌ی سوم هجری (۲۵۵ هـ. ق / ۸۶۹ م.) نوشته شده است.

در این کتاب درباره‌ی گشودن آذربایگان به دست تازیان می‌نویسد: «اشعث بن قیس، آن جا را حاد به حان گشود و پیش رفت و حان به زبان مردم آذربایگان حائر را گویند. (بلاذری ص ۲۸) واژه حان در نوشته بلاذری باید همان «خان» به معنای کاروانسرا و منزل باشد که درباره آن یاقوت در معجم البلدان در زیر ماده «خان لنجان» نوشته است «و هی عجمیه فی الاصل و هی المنازل التی یکسنها التجار» (یاقوت ج ۲ ص ۳۴۱).

نویسنده البلدان (تالیف ۲۷۸ هـ. ق / ۸۹۱ م.) احمد بن ابی یعقوب اسپهانی معروف به یعقوبی، در گذشته به سال ۲۹۲ هـ. ق / ۹۰۴ م.، آذری را به مفهوم مردم منسوب به آذربایگان به کار برده نوشته است: «مردم شهرها و کوره‌های آذربایگان، مردم در آمیخته‌ای بودند از ایرانیان کهن «آذریه» و «جاودانیه» شهر «بذ» که بابک در آن بود، سپس که گشوده شد تازیان در آن نشیمن گرفتند. (یعقوبی، ترجمه ص ۴).

حمزه اسپهانی (۲۸۰ - ۳۶۰ هـ. ق / ۸۹۳ - ۹۷۰ م.) در کتاب «التنبیه علی حدوث التصحیف» از زبان یک ایرانی نومسلمان هم‌روزگار خود به نام زردشت پورآذرخور معروف به ابوجعفر محمد بن موبد متوکل، زبان مردم آذربایگان را پهلوی یاد کرده، می‌نویسد: «ایرانیان را پنج زبان بود: پهلوی، دری، پارسی، خوزی، و سریانی. پهلوی زبانی بود که شاهان در نشست‌های خود بدان سخن می‌گفتند و این زبان منسوب است به پهلله و پهلله نام پنج شهر اسپهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایگان است (حمزه اسپهانی ص ۲).

ابی‌القاسم عبیدالله بن عبدالله معروف به ابن خردادبه در گذشته حدود سال ۳۰۰ هـ. ق / ۹۱۲ م.، در کتاب خود به نام «المسالک و الممالک» زیر عنوان «بلاد البهلویین» می‌نویسد: «الری و اسپهان و همدان و الدینور و ماه نهاوند و مهرجان قذق و ماسپدان و قزوین و بهامدینه موسی و مدینه المبارک» (ابن خرداد به ص ۵۷). چنان که دیده می‌شود این جغرافی‌نویس در رده شهرهای پهلله، نامی از آذربایگان نبرده است!

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که به سال ۳۱۴ هـ. ق / ۹۲۶ م، از تبریز دیدار کرده، در کتاب «التنبیه و الاشراف» (تالیف ۳۴۰ هـ. ق / ۹۵۱ م) در شمردن نژادهای هفتگانه، هنگامی که از ایرانیان سخن می‌دارد، آشکارا از «زبان آذری» نام برده می‌نویسد: «ایرانیان مردمی بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات و غیره و آذربایگان تا مجاور ارمینیه و آران و بیلقان تا دربند که باب‌الابواب است و ری و تبرستان و مسقط (ماساگت) و سیستان و کرمان و پارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت‌ها پیوسته است. همه این ولایت‌ها یک کشور بود و پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود و اگر در زبانی تنها برخی واژه‌ها و ترکیب واژه یکی باشد، زبان یکی است. اگرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد. چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبان‌های ایرانی (مسعودی صص ۷۶-۷۴).

جهانگرد بغدادی ابوالقاسم محمدبن حوقل (در گذشته حدود سال ۳۷۰ هـ. ق / ۹۸۰ م) در کتاب «صورة الارض» که آن را به سال (۳۳۱ هـ. ق / ۹۴۴ م) پرداخته است در سخن راندن از آذربایگان و آران و ارمنستان می‌نویسد: «زبان مردم آذربایگان و زبان بیش‌تری از مردم ارمنستان فارسی و تازی است، لیک کمتر کسی به تازی سخن می‌گوید و آنان که به فارسی سخن گویند، به تازی نفهمند. تنها بازرگانان و زمین‌داران اند که گفت‌وگو با این زبان را نیک توانند. برخی تیره‌ها نیز این‌جا و آن‌جا. زبان‌های دیگر می‌دارند. چنان‌که مردم ارمنستان و مردم دبیل و نخجوان و پیرامون آن‌ها، به ارمنی، مردم بردعه، به آرنی سخن گویند و در آن‌جا کوه مشهوری است که «قبق» نامیده می‌شود و زبان‌های گوناگون فراوان از آن کافران [منظور مسیحیان است] در پیرامون آن کوه قرار گرفته است و بیش‌تر آنان زبانی واحد و مشترک دارند» (کسروی ص ۱۱). از نوشته ابن حوقل چنین پیدا است که منظور او از فارسی یا زبان ایرانی، همان زبان آذری است، نه زبان دری.

ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی استخری، معروف به کرخی در کتاب «المسالک و الممالک» که آن را به سال (۳۴۶ هـ. ق / ۹۵۷ م) پرداخته است، در نام بردن از آذربایگان و ارمنستان و آران می‌نویسد: «زبان مردم آذربایگان و ارمنستان و آران فارسی (ایرانی) و تازی است جز مردم دبیل و پیرامون آن که به ارمنی سخن می‌گویند و نواحی بردعه که زبانشان، آرنی است» (استخری صص ۱۹۱-۱۹۲).

ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب خوارزمی در مفاتیح العلوم (نوشته به سال‌های ۳۶۷-۳۷۲ هـ. ق / ۹۷۷-۹۸۲ م) سخن پیشینیان را در این باره تکرار کرده، می‌نویسد: «فهلویه یکی از زبان‌های ایرانی است که پادشاهان در نشست‌های خود بدان

سخن می‌گفته‌اند. این زبان به پهلِه منسوب است و پهلِه نامی است که بر پنج شهر اطلاق می‌شده: اسپههان، ری، همدان، ماه نهاوند، و آذربایگان. (خوارزمی، ترجمه ص ۱۱۲).

ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن التقاسیم» که آن را به سال (۳۷۵ هـ. ق / ۹۸۵ م.) نوشته است در شرح جغرافیای جهان اسلام که از پیش خود، آن را بخش‌بندی نوینی کرده و سرزمین ایران را هشت اقلیم شمرده است، می‌نویسد: «زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است جز این که برخی از آن‌ها، دری و برخی باز بسته (منغلفه = پیچیده) است و همگی را فارسی (ایرانی) نامند». سپس که از اقلیم «رحاب» که به گمان او سرزمین‌های آذربایجان و آران و ارمنستان را در بر داشت، سخن می‌دارد می‌نویسد «زبان‌شان خوب نیست در ارمنستان به ارمنی، در آران به آرانی، سخن می‌گویند، فارسی‌شان را توان فهمید در حرف‌ها به زبان خراسانی مانده و نزدیک است (مقدسی ترجمه ص ۵۵۲).

محمدبن اسحاق معروف به ابن ندیم در الفهرست که آن را به سال (۳۷۷ هـ. ق / ۹۷۸ م.) نوشته، گفته ابن مقفع و متوکل را باز گفته، می‌نویسد: «زبان‌های فارسی (ایرانی) عبارت از پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی است. پهلوی منسوب است به پهلِه که نام پنج شهر است: اسپههان، همدان، ماه نهاوند و آذربایگان (ابن ندیم ص ۱۹).

داستانی از نیمه نخستین سده پنجم هجری در انساب سمعانی (۵۵۵ هـ. ق / ۱۱۶۰ م.) زیر نام تنوخی یا ابوالعلاء معری (۳۶۳-۴۴۷ هـ. / ۹۷۳-۱۰۵۵ م.) سخنور و اندیشمند تازی و ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی (در گذشته به سال ۵۰۲ هـ. / ۱۱۰۹ م.) آورده شده که یاقوت هم آن را در معجم الادبا (جز سوم ص ۱۳۵) بازنویسی کرده است.

در این داستان، ابوزکریا درباره هوشمندی استادش گزاره سرایی کرده می‌گوید: «روزی در مسجد معرفة‌النعمان روبه‌روی هم نشسته بودیم و من چیزی از نوشته‌هایش را به او می‌خواندم، سال‌ها بود که من در نزد او بودم و در آن مدت کسی از همشهریانم را ندیده بودم. ناگهان یکی از همسایگان‌مان برای گزاردن نماز به مسجد درآمد. او را دیدم، شناختم و از خوشی، حالم بگردید. ابوالعلاء دریافته گفت: تو را چه شد؟ گفتم پس از سال‌ها، یکی از همشهریانم را دیدم که به مسجد درآمد. به من گفت: برخیز با او سخن بدار، گفتم: تا کارمان پایان گیرد. گفت برخیز من در انتظار تو می‌مانم. پس برخاستم و با او به زبان آذری (آذربیه) گفت‌وگوی بسیار کردم و هر چیزی که می‌خواستم از او پرسیدم، چون به نزد او بازگشته دوباره روبروی وی نشستم، به من گفت این چه زبانی بود؟ گفتم زبان مردم آذربایگان است. گفت: من این زبان را نمی‌شناسم و آن را نمی‌فهمم، لیک هر آنچه

شما بهم گفتید به یاد سپردم، آن گاه واژه به واژه هر آن چه ما با یکدیگر گفته بودیم، باز گفت: همسایه‌مان سخت در شگفت شد و گفت: چگونه می‌تواند چیزی را که نمی‌فهمد به یاد سپارد؟! (سمعانی ج ۳ ص ۹۰).

در نامه دانشوران که این داستان را یاد کرده‌اند چون ترجمه کنندگان در سرتاسر تاریخ، زبان دیگری برای مردم آذربایگان نمی‌شناخته‌اند. «آذربیه» را «زبان ترکان» ترجمه کرده، گروهی از دانشوران غربی از جمله گای له استرنج را (ترجمه انگلیسی نزهت القلوب) به اشتباه انداخته‌اند. (نامه دانشوران چاپ دوم ج ۲ ص ۲۱۳). از نوشته‌هایی که در این جا یاد کردیم و چنین برمی‌آید که تا آغاز سده‌ی پنجم هجری همه نویسندگان، تنها به نام بردن از زبان آذری بسنده کرده و هیچ نمونه‌ای از آن به دست نمی‌دهند و واژه و عبارت و شعری از آن در نوشته‌های خود نمی‌آورند. لیک از سده‌ی پنجم به این سو، در برخی از فرهنگ‌ها و کتاب‌ها، جسته و گریخته واژه‌ها و جمله‌ها و دو بیتی‌هایی از این زبان نمونه داده می‌شود که از دیدگاه شناخت چه بود این زبان ایرانی، بسیار پر ارج و گران بها است و با پژوهش این نمونه‌ها است که جایگاه زبان آذری در میان زبان‌های دیگر ایرانی شناخته می‌شود و روشن می‌گردد و همبستگی آن با دیگر گویش‌های ایرانی و زبان پهلوی و دری آشکار می‌شود. در نیمه یکم سده‌ی پنجم هجری، برای نخستین بار در کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» نوشته‌ی ابومنصور موفق‌الدین بن علی الهمروی (زنده در سال ۴۴۷ هـ. ق.) زیر عنوان «جلبان» از یک واژه آذری بدین سان یاد شده است: «جلبان بر وزن قربان، غله‌ای شبیه به ماش که در یزد و کرمان می‌خورند. جلبان را به قزوین خلر به آذربایجان گلول به خراسان گروهی مُلک گویند (ابومنصور ص ۹۱- کیا آذربایگان ص ۲۱).

ماخذ دیگری که در آن چند واژه آذری یاد گردیده است، لغت فرس (تالیف حدود ۴۵۸ هـ. ق.) نوشته ابومنصور احمدبن علی معروف به اسدی توسی است که خود در همان روزگار در آذربایگان و آران می‌زیسته و فرهنگ خود را در همان جا برای چامه سرایان آذربایگانی و آرانی - که معنای برخی واژه‌های مهجور پارسی دری و گویش‌های دیگر ماوراءالنهر و خراسان از سغدی و ختنی و تخاری و جز آن‌ها را که در زبان شعر و ادب ایران به کار می‌رفت، در نمی‌یافتند و ناچار نمی‌توانستند در سروده‌های خود از آن‌ها بهره یابند - نوشته است.

در دست نوشت کهنی از این فرهنگ که به سال ۷۷۲ هـ. ق / ۱۳۷ م. نوشته شده (کیا، مجله ادبیات س ۳ ش ۳) ده واژه از زبان مردم آذربایگان از جمله: «برز، پور، رجه، رژد، سهراب، شکم خواره، گریوه، گله، مارلوز» یاد شده که اگر این‌ها نوشته‌ی خود اسدی توسی باشد، باید آن‌ها را از کهن‌ترین نمونه‌ها و واژه‌های دیگر هم‌چون، چراغله، شم، کام، کنگر، ملاص، نهره» از زبان

آذری دیده می‌شود که گمان می‌رود دارندگان آذربایگانی این دست‌نوشت‌ها، این واژه‌ها را سپس در متن یا حاشیه کتاب‌های خطی خود افزوده‌اند و اگر زمان کاربرد آن‌ها، سده‌ی پنجم هجری هم نباشد، به هر سان از واژه‌های زبان آذری شمره می‌شود و با ارزش هستند (کیا، آذربایگان ص ۲۹).

باز در نسخه دیگری از این واژه‌نامه، چند نمونه آذری از جمله: «انداسنسته»، «بلسک»، «پافتاوه»، «خسینسته»، «داهول»، «دلموت»، «فرقوط»، «گمانه»، «گاواهن» یاد گردیده (ابومنصور توسی، لغت فرس مجتبیایی و صادقی ص ۲۳۴). از سده‌ی ششم، به جز یک واژه از گویش آذری مردم خوی («امله» به معنای کسی که لکنت زبان دارد) انساب سمعانی، نوشته یا نمونه‌ای از زبان آذری، تاکنون در کتاب‌های پارسی و تازی به دست نیامده است.

در دو دهه نخستین سده‌ی هفتم هجری، یاقوت حموی نویسنده کتاب‌های معجم‌الادبا و معجم‌البلدان (تالیف ۶۲۳ هـ. ق / ۱۲۲۶ م.) که در جهانگردی‌های خود از آذربایگان نیز گذشته، و به سال ۶۱۰ هـ. ق ۱۲۱۳ م. در تبریز بوده و آگاهی‌های فراوانی از سرزمین و مردم این سامان داشته است، در معجم‌البلدان در زیر ماده «آذربيجان» عبارتهایی آورده (در پانوش شماره ۳ یاد شده) نوشته است: «مرز آذربایگان از سوی شرق بردعه (?) و از سوی مغرب ارزنجان است و از سوی شمال به شهرهای دیلم و گیلان و تارم (?) می‌رسد و آن سرزمینی است بس فراخ از شهرهای نامدارش تبریز است که اکنون پایتخت و بزرگترین شهر آن جا است. پایتختش پیشترها، مراغه بود. از شهرهایش: خوی، سلماس، ارمیه، اردبیل، مرند و جز این‌ها است و از آن جا سرزمینی نیک و کشوری بزرگ و بیش‌تر کوهستانی است. در آن جا دژهای فراوان هست و خیرات گسترده و میوه‌های فراوان. من جایی پرباغ و بوستان‌تر از آن جا ندیده‌ام و هم از فراوانی آب‌ها و چشمه‌ها، در آنجا نیازی نیست که کسی برای آوردن آب به هر جایی برود، زیرا در زیر پایشان و به جا که بنگری آب‌ها روان است، آبی خنک و پاکیزه. مردمش گشاده‌رو و سرخ‌چهره و لطیف‌پوستند، برای آنان زبانی است که به آن آذری (الاذریه) می‌گویند و جز خودشان کسی آن را نمی‌فهمد. در مردم آن جا گونه‌ای نرم‌خویی و نیک‌رفتاری هست، جر این که در سرشت آنان خست چیره است. این سرزمین جایگاه فتنه و جنگ است، چیزی که هیچ‌گاه از آنجا دور نمی‌شود، به این انگیزه، بیش‌تر شهرها و روستاهایش ویران است. در این روزها زیر فرمان جلال‌الدین منکبرنی پسر محمدبن تکش خوارزمشاه است ...» (یاقوت، معجم‌البلدان ج ۱ ص ۱۲۸-۱۲۹).

یاقوت باز هم در همین کتاب زیر ماده ... «فهلو» همان سخنان حمزه اسپهانی و پیشینیان را باز گفته و از زبان شیرویه پسر شهردار افزوده است: «شهرهای پهل هفت تاست: همدان، ماسبدان، قم، ماه البصره (نهبوند) صیمره، ماه‌الکوفه (دینور) و

کرمانشاهان و سرزمین‌های ری، اسپهان، قومن، تبرستان، خراسان، سیستان، کرمان، مکران، قزوین، دیلم و طالقان، جزو شهرت‌های پهل‌ه نیستند (یاقوت ج ۴ ص ۲۸۱) و

از نوشته‌های یاقوت چنین پیداست که در آغاز سده‌ی هفتم، یعنی در سال‌هایی که ایران زمین میدان تاخت و تاز لشکریان خونخوار مغول بود، هنوز زبان آذربایگانیان و تبریز دست نخورده باز مانده بود و از ترکی گویی در آن‌جا اثری نبود و این موضوع را نوشته‌ی زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد (تالیف ۶۷۴ هـ. ق / ۱۲۷۵ م.) که می‌گوید: «هیچ شهری از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است مگر تبریز» استوار می‌گردد (زکریای قزوینی، بیروت ص ۳۳۹).

دو قصیده بلند به زبان آذری از سده‌ی هفتم در دست نوشته‌ی از زین‌المجالس (کتابخانه ایاصوفیا شماره ۲۰۵۱) که به سال ۷۳۰ هـ. ق، به دست محمدبن احمد السراج تبریزی نوشته شده، بازمانده است که نمونه‌ای از یک گونه آذری این دوره به شمار می‌آید.

نویسنده این گفتار با پژوهش‌هایی که انجام داده است، چنین گمان می‌برد که قصیده‌ی نخستین که در شکایت از روزگار است، به نام امیر مجیرالدین یعقوب فرزند ملک عادل ابوبکر بن ایوب از خاندان ایوبیان جزیره (میافارقین) سروده شده است که سپس از دوستان و همراهان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه شد (نسوی، سیره، صص ۲۰۷-۲۴۶) و در میان سال‌های ۶۲۰-۶۲۶ هـ. ق. احتمالاً به آذری غربی و در شهر اخلاط سروده شده است. یکی از این قصیده‌ها، دارای پنجاه و هفت بیت و دیگری بیست و

نه بیت است و برخی ویژگی‌های صوتی و دستوری و لغوی زبان آذری در آن‌ها هویداست و می‌توان آن‌ها را از کهن‌ترین نمونه‌های آذری از نواحی غرب آذربایجان به شمار آورد (ادیب توسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز س. ش ۴ صص ۴۰۷-۳۶۷). افزوده بر این قصیده‌ها، چند واژه‌ی آذری نیز از این سده‌ی در نوشته‌ها آورده شده که یکی از آن‌ها از زبان بابامزید (مرگ ۶۵۵ هـ. ق. / ۱۲۵۷ م.) در کتاب «روضات الجنان» کربلایی حسین نوشته شده که می‌گفته: «عبدالرحیم «بوری بوری» (بیابیا) و این همان واژه‌ای است که جلال‌الدین مولوی بلخی (۶۰۴-۶۷۳) در مثنوی از زبان شمس تبریزی که به زبان آذری سخن می‌گفته، تکرار کرده است.

از آن جمله است بیست واژه آذری در حاشیه صفحه‌های دست‌نوشته فرهنگ «البلغه» که به سال ۶۸۸ هـ. ق. / ۱۲۶۹ م. به

دست عبدالملک بن ابراهیم بن عبدالرحمان قفالی تبریزی نوشته شده و به دست ما رسیده است (نسخه خطی کتابخانه چستریتی، دبلین شماره ۳۰۵) (قفالی، دست‌نوشته، البلغه نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران). این واژه‌های آذری،

برای نخستین بار از سوی شادروان مجتبی مینوی در ششمین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی که به سال ۱۳۵۵ هـ.ش. در تبریز برگزار گردیده بود، شناسانیده شد، لیک درباره آن‌ها تا دیر زمانی مطلبی نوشته نشده بود. نویسنده این گفتار نیز، سپس دو واژه «نشخور» و «مهره» را از همان دست نوشت یافته [و]**** شماره آن‌ها را به بیست و دو رسانید که در یادنامه سلطان القرای با توضیحاتی چاپ شده است و در همین مجموعه نیز آمده است.

از نیمه دوم این سده‌ی، تک واژه آذری «جولخ از گویش مردم خوی در کتاب آثار البلاد قزوینی (تالیف ۶۷۴ هـ. ق. ۱۲۷۵ م.) یاد شده (قزوینی، کیا، آذربایگان، ص ۹).

از همام شاعر تبریزی (۷۱۴-۶۳۶ هـ. ق. / ۱۳۱۴-۱۲۳۸ م.) که بیش‌ترین سال‌های زندگانی خود را در سده‌ی هفتم هجری گذرانیده، یک تک بیت آذری در پایان غزلی به فارسی و یک غزل ملمع آذری - پارسی که شش مصرع و یک بیت آن تماما به گویش آذری تبریز است، بازمانده که هر دو در دیوان شاعر (ص ۱۳۴) و در کلیات عبید زاکانی (صص ۱۴۲-۱۲۶) به چاپ رسیده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «و ندب یزدجرد صاحب جیشه رستم الاذری، حرب العرب»

۲- آذریبیجان اعجمی و معرب بقصرالالف و اسکان الذال و همزه فی اولها اصل، لان اذر مضموم الیه آخر و روی عن ابوبکر رضی‌الله عنه، انه قال علی‌الصوف الاذری و رواه ابوزکریا ال‌آذری به فتح الذال علی غیر قیاس (ابومنصور جوایلی المعرب من کلام الاعجمی علی حروف المعجم ص ۳۵).

۳- قال النحریون النسبه الیه آذری بالتحریک و قیل اذری بسکون الذال لانه عندهم مرکب من اذر و بیجان فالنسبه الی الشطر الاول و قیل آذری کل قد جاء و هو اسم اجتمعت فیه خمسہ موانع من الصرف: العجمه، التعریف و التانیث و التركیب و لحاق الالف و النون مع ذلک، فانه اذا زالت عنه احدی هذه الموانع بطل حکم ابواقی ...» (یاقوت معجم ج ۱ ص ۱۲۸).

۴- «الآذری» منسوب الی آذریبیجان علی غیرقیاس، هکذا تقول العرب و القیاس ان يقول بغیر باء» (ابن اثیر، النهایه غی غریب الحدیث ص ۲۲)

منابع عمده این مجموعه مقالات عبارتند از: ۱- در آینه تاریخ، تألیف جواد مفرد کهلان. ۲- گزارش زادگاه زرتشت و تاریخ اساطیری ایران، تألیف جواد مفرد کهلان ۳- کیانیان، تألیف آرتور کریستن سن، ترجمه ذبیح اله صفا ۴- نخستین انسان و

نخستین شه‌ریار در تاریخ اساطیری ایران، تألیف آرتور کریستن سن، ترجمهٔ احمد تفضلی و ژاله آموزگار. ۵- فرهنگ نامهای اوستا، تألیف هاشم رضی. ۶- فرهنگ واژه های اوستا، تألیف احسان بهرامی. ۷- یشتها ۲۱، تألیف ابراهیم پور داود ۸- یاد داشتهای گائها، تألیف ابراهیم پورداود. ۹- یسنا ۲۱، تألیف ابراهیم پور داود ۱۰- پژوهشی در اساطیر ایران، تألیف مهرداد بهار. ۱۱- تاریخ ماد تألیف ایگور میخائیلویچ دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز. ۱۲- ایران باستان، تألیف حسن پیرنیا. ۱۳- میراث باستانی ایران، تألیف ریچارد فرای. ترجمهٔ مسعود رجب نیا. ۱۴- ایران در دورهٔ نخستین پادشاهان هخامنشی. تألیف م.ا. داندمایف. ترجمهٔ روحی ارباب. ۱۵- ایران در عهد باستان، تألیف محمد جواد مشکور. ۱۶- تاریخ ارمنستان، تألیف موسی خورنی، ترجمهٔ گئورکی نعلبندیان، چاپ ایروان. ۱۷- فرهنگ پهلوی به فارسی و ترجمهٔ فارسی به پهلوی، تألیفات دکتر بهرام فره وشی. ۱۸- تاریخ انبیاء و قصص قرآن، تألیف حسین عماد زاده. ۱۹- آیین مغان، تألیف هاشم رضی. ۲۰- زرتشت در گائها، ترجمه و تحقیق هاشم رضی. ۲۱- فرهنگ فارسی، تألیف دکتر محمد معین. ۲۲- اساطیر و افسانه های باستانی، تألیف کنت مکلیش. به انگلیسی. ۲۳- بین النهرین باستان، تألیف ژرژ رو، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی. ۲۴- انجیلها، ترجمهٔ فارسی. ۲۵- تورات، ترجمهٔ فارسی ۲۶- قرآن، بهترجمه و توضیح بهاء الدین خرمشاهی. ۲۷- بندهش، تألیف فرنبغ دادگی، به ترجمه و توضیح مهرداد بهار. ۲۸- دینهای ایران باستان، تألیف هنریک ساموئل نیبرگ، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی. ۲۹- ده ده قورقود، ترجمه، حسین . م. گوئیلی. به ترکی آذری. ۳۰- فرهنگ نامهای تورات. تألیف هیچکاک، به انگلیسی، از طریق اینترنت.